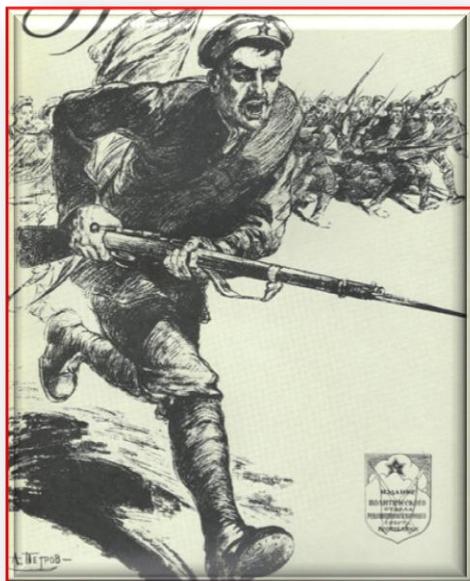


پیکار مسلحه یک مسئله مرکزی در تئوری انقلابی



توفان آراز

تاریخ بما می آموزد که مشی سیاسی و نظامی صحیح
بخودی خود و در آرامش بوجود نیامده و تکامل نمی-
یابد، بلکه فقط در آتش مبارزه بوجود آمده و رشد و
قوام می پنیرد. این مشی باید از پیکسو علیه اپور-
تونیسم "چپ" و از سوی دیگر علیه اپور تونیسم
راست بمبارزه برخیزد.

مانوتسه دون^۱

(Mao Tse-Tung)
(۱۸۹۳ - ۱۹۷۶)

بارزه طبقاتی به هدف ایجاد انقلاب مقتضی شناخت انقلابی است. درک عدم امکان پیروزی انقلاب در صورت نبود تئوری علمی انقلابی حائز اهمیت اساسی است. تئوری انقلابی یک پیده آکادمیک نیست. آن نه صرفاً توضیح دهنده روابط اجتماعی، بلکه در درجه نخست رهنمای عمل انقلابی است. آن باید راه حل مشخص و عملی مسئله نیروها، اهداف، وسایل و طرق انقلاب سوسیالیستی باشد. آن باید از توانایی حل مسئله قدرت حاکمه، تنویر چگونگی " گذار جامعه به سوسیالیسم" ، تصرف قدرت سرمایه از سوی سازمان های پرولتاریایی برخوردار باشد. خیال بافی ها و سوگندها دوای درد و چاره کار نیست. منافع طبقاتی متضاد، وسایل و شیوه های طبقات حاکمه برای حفظ قدرت باید مورد پژوهش قرار گیرند. گام های ضرور و ممکن به صوب دیکتاتوری پرولتاریا باید مشخص گردد، و گرنه تئوری انقلابی ناقص و رهنمای عمل نادرست خواهد بود.

مشکلی بزرگ اینست که در بسیاری اوقات کمبودهای واقعاً موجود به موقع شناخته نمی شود، زیرا انقلابیون می پندارند که مسائل جاری پروسه انقلابی را می توان با راه حل های قدیمی حل کرد. تجارت تاریخی - که کسی را سر مخالفت با این نیست - اساس سوسیالیسم علمی می باشد، و آن مشتمل بر شناخت قوانین تکامل عمومی جامعه با منشأ در این تجارت است. تنها کاربرد خلاقانه این شناخت در وضعیت آنی مشخص توان به پیش بردن انقلاب را دارد. مبارزات طبقاتی موفقیت آمیز گذشته نه نمونه هایی برای کپی کردن، اما دروسی برای آموختن اند.

کمون پاریس در ۱۸۷۱، انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ در روسیه و انقلاب چین در ۱۹۴۹ از شرایط اجتماعی ای نشأه گرفته اند، که قابل مقایسه با وضعیت های زمانی بعدین نبوده اند. از دیگر سو مبارزین قادر به تهیه یک تئوری انقلابی مکفی در صورت احتراز از درس گیری از این تجارت با اعتبار کماکان شان برای عملکردهای آن ها نخواهند بود.

مطالعه دروس تاریخی تنها در حالتی سودمند و حائز اهمیت است، که به توان به درستی قادر به درک رابطه بین ماهیت ویژه و عمومی وقایع بود. مورد عمومی در مورد ویژه وجود دارد، و مورد ویژه جزیی از مورد عمومی است. تکامل جریان وقایع قیام مارس ۱۸۷۱ در پاریس(Paris)، انقلاب اکتبر روسیه، انقلاب چین و سقوط رژیم دیکتاتوری و کارگزار امپریالیسم آمریکا فولجنیکو باتیستا(Fulgenico Batista) (۱۹۰۱ - ۷۳) در ۱۹۵۹ در کوبا مؤید اینند، که حدت مبارزه طبقاتی بین بورژوازی و پرولتاریا بر سر شکل دهی روابط تولید اجتماعی به طور اجتناب ناپذیر به پیکار مسلحانه، به جنگ داخلی منتهی می گردد.

دلیل عالی ترین شکل مبارزه طبقاتی و چاره بودن پیکار مسلحانه این واقعیت است، که حاکمان موفق به تضمین نفوذشان بر دستگاه قدرت دولتی و برقراری انصصار دولت بر ابزار قدرت در نهایت تعیین کننده پلیس و ارتش گردیده اند. این تأیید چه درمورد شکل مستقیم و چه شکل پارلمانتاریستی دیکتاتوری بورژوازی صدق می کند.

عامل بالقوه خشونت اجتماعی در شعاعی گستردہ به ابزار قدرت در ید طبقات حاکمه، به سلاح دفاع از امتیازات شان دربرابر مطالبات اکثریت غالب مردم، مولدین استثمار شده مبدل گشته است. در تاریخ هرگز اتفاق نیفتاده که طبقات حاکمه به میل و خواسته خود از حق مالکیت شان بر وسایل تولید یا از امتیازات شان صرف نظر نموده باشند. و دلیل و شاهدی برای تغییر این امر وجود ندارد. وقایع آوشویتس(Auschwitz)، ستیف(Sétif)، ویتنام، اندونزی و عمان اثبات این واقعیت بوده اند، که قتل عام و پاک سازی قومی منحصر به سیستم های گذشته دور و کهن نیست، بلکه حتی امروز جزیی از شیوه های قدرت طبقات حاکمه می باشد. حاکمان به صورت طبقات استثمارگر هستی روانی و اجتماعی شان را با موقعیت قدرت شان یکسان می دانند. برای آنان شکل هستی نوع دیگری متصور نیست. آنان تا آخرین نفس برای حفظ قدرت می ستیزند. سرمایه در هر جا که صاحب قدرت واقعی است، از هیچ تدبیر و تلاشی برای تطویل هستیش فروگذار نمی نماید.

توقع گذار صلح آمیز از سرمایه داری به سوسیالیسم در متروپل(پایتخت، شهر مهم، متران نشین، مرکز کار)ها نیز عاری از هر گونه دلیل مادی است. قیام های اجتماعی گذشته و حال دلالت بر این بیانش توانند داشت، که مبارزه طبقاتی انقلابی پرولتاریا بر ضد حاکمیت سرمایه داری در مرحله تعیین کننده عالی به جنگ داخلی مسلحانه منتهی می گردد؛ به عبارت دیگر، مبارزه مسلحانه عالی ترین مرحله مبارزه طبقاتی است. مائو این بیان را چنین بیان داشته است: "وظیفه مرکزی و عالی ترین شکل انقلاب تصرف قدرت بوسیله نیروهای مسلح، یعنی حل مسئله از طریق جنگ است. این اصل انقلابی مارکسیستی - لینینیستی در همه جا ، چه در چین و چه در کشورهای دیگر، صادق است".^۳

اگر مرحله مسلحانه مبارزه طبقاتی تحت شرایط مشخص اجتماعی اجتناب ناپذیر باشد، پس تنوری انقلابی باید جنبه نظامی مبارزه طبقاتی و رهنمایون مشخص عمل نظامی را منعکس سازد. این نکته که سیاست در انقلاب سوسیالیستی در درجه اول اهمیت قرار می گیرد، نمی تواند و نباید به معنای آن باشد که جنبه سیاسی مبارزه طبقاتی به طور جداگانه ملاحظه گردد، و دیگر جواب مهم نادیده گرفته شوند، زیرا چنین شیوه ای به منزله درنظر گرفتن صرفاً یک جزء واقعیت اجتماعی و لذا ارائه تصویر جعلی کلیت خواهد بود. قرار گرفتن سیاست در درجه اول اهمیت البته همواره



صادق است، اما این تنها بدان معناست که اشکال نظامی پیکار تحت الشعاع اهداف سیاسی انقلاب قرار می‌گیرد.

لینین یک تئوری نظامی صحیح برای قیام مسلحانه پسا جنگ جهانی امپریالیستی فرموله کرده است. کارل هینریش مارکس (Karl Heinrich Marx) (۱۸۱۸-۸۳) و فریدریش انگلس (Friedrich Engels) (۱۸۲۰-۹۵) براساس تجارب انقلابات از ۱۸۴۸ تا ۱۸۵۰ و از کمون پاریس اصول مهمی برای مرحله نظامی مبارزه طبقاتی تعیین نموده اند.

در مجموع کلاسیک‌های فرموله کننده تئوری انقلابی نه فقط به نفی مرحله نظامی در پیکار طبقات نپرداخته اند، بلکه آن را به صورت یک مرحله اجتناب ناپذیر در انقلاب نیز ملاحظه نموده اند. سهم مهم مأتو در تئوری انقلابی مدرن از جمله این تز آزمایش و تأیید شده در جنگ خلقی چین می‌باشد، که سازمان انقلابی پرولتاریا قادر به هدایت انقلاب به پیروزی است، مشروط به این که آن همزمان نظامی باشد، مشروط به این که حزب کمونیست یک ارتش سرخ متشكل از طبقات انقلابی نیز پیدا آورد.

مائو پذیرفته بود که پسا امپریالیسم جهانگیر و سازمان یافته تضاد بین تشکیلات نظامی طبقات آنتاگونیستی (متخاصم) تضاد عمده در دوره درازمدت تکامل تدریجی جنگ خلقی انقلابی - که حرکت آن تعیین کننده پروسه انقلاب بود - می‌باشد. مع الوصف او توجه بخصوصی به مسئله نظامی معطوف داشته، به توسط رهنمودهایش سیاست را در درجه اول اهمیت قرار داده بود.

مائو ضمن تهیه تئوری نظامی انقلاب پرولتاریایی در مخالفت پی‌گیر با جناح دگماتیسین‌ها در حزب، که به شیوه غیرانتقادی سخنگویان کپی کردن سیستم روسیه شوروی بودند، به نحو صحیح اصول تئوری شناخت دیالکتیکی - ماتریالیستی را مورد استفاده قرار داده است، به این معنا که او پی‌گیرانه علیه گرایش به منتقل نمودن نتیجه گیری‌هایی که کلاسیک‌ها براساس روابط اجتماعی متفاوتی به آن‌ها رسیده بودند، مستقیماً به مناسبات چین مبارزه می‌نمود، و به این معنا که حزب را برای استعداد تجزیه و تحلیل مستقلانه مناسبات اجتماعی در چین انقلابی با اسلوب ماتریالیسم دیالکتیکی آموزش می‌داد، تا حزب به این شکل به شناخت از جامعه چین به رسد، و قادر به نتیجه گیری‌های صحیح گردد، زیرا تنها به این صورت تئوری انقلابی، که توان هدایت طبقات انقلابی در چین به پیروزی را داشته باشد، می‌توانست پدید آید.

در خصوص اسلوب، مائو راهی را که همه جنبش‌های انقلابی در آینده می‌باید در پیش گیرند، نموده است:

- داخل کردن موضوع نتایج نظامی مبارزه طبقاتی به صورت یک مسئله مرکزی در تئوری و پراتیک انقلابی، تجزیه و تحلیل دقیق رابطه ویژه

هر طبقه ای با پیکار انقلابی پرولتاریا و تناسب قوا بین طبقات آنتاگونیستی.

- خودداری از تحويل گرفتن برنامه از قبل تهیه شده، اما تحقیقات تحایلی مستقلانه برای انسکاف و در عمل استعمال اشکال ممکن و با دورنمای برای پیکار نظامی جهت سلب قدرت از سرمایه.
- به توسط تجارب عملی آزمایش ایده سیاسی - نظامی و در صورت لزوم تصحیح آن.
- از طریق مبارزه عملی تغییر دادن تناسب قوا به سود طبقات انقلابی و سپس تحت شرایط متغیر اعتلای مبارزه نظامی و سیاسی به مرحله بعدین، عالی و قس علی هذا تا پیروزی نهایی پرولتاریا.

۲

در دهه ۷۰ در غرب انقلابیون در راستای ایجاد سازمان های پرولتاریایی انقلابی برطبق اصول بلشویکی سازمان دهی کارگران صنعت و تبلیغ انقلاب سوسیالیستی در میان کارگران تلاش می ورزیدند. آیا تصور آن ها از انقلاب سوسیالیستی چگونه بود؟ کدام تئوری انقلابی اساس سازمانی شان را تشکیل می داد؟ چه چیزی به کارگران درباره پروسه آنی انقلاب، درباره خطر مسخ و تحریف اصول راهبردانه و راهکارانه گفته می شد؟ آیا به نظر آنان کارگران برای ریخت دهی آگاهانه پروسه انقلابی و رهبری انقلاب کدام راه را می باید برگزینند؟

آن ها به کارگران می گفتند، که قدرت سرمایه داری باید از میان برداشته شود؛ دیکتاتوری پرولتاریا باید برقرار گردد؛ وسائل تولید باید به تملک جامعه درآورده شوند. آن ها مبلغین عملیات توده ای، تشکیلات سانترالیستی - دموکراتیک پیشاهنگ پرولتاریا، حزب کمونیست انقلابی، و همبستگی با سرکوب شدگان دنیا بودند. آیا آن ها به پرسش کارگران که چگونه ماشین سرکوبگر دولت می تواند وادر به تمکین شده، نهایهً معذوم گردد؟ چنین پاسخ می دادند، که قدرت سرمایه تنها از طریق "تظاهرات پرقدرت خلق"، از طریق اعتصاب عمومی و اشغال کارخانه ها از سوی کارگران می توانست خرد و از هم پاشیده شود؟ نه.

نه حتی یک حزب کارگری سازمان یافته با ریشه در توده ها قادر به ممانعت از این نیست که حاکمان پلیس و ارتش را برضد تظاهر کنندگان و اعتصابات وارد عمل سازند، و حمام خون به پا کنند؛ چند هزار تن از فعال ترین کارهای انقلابی در اردوگاه های کار اجباری فاشیست ها به اسارت کشیده شوند یا کشتار گرند؛ اعتصاب عمومی درنتیجه گرسنگی و فرسایش توده ها شکسته شود، و توده ها از رهبرانی که آن ها را بی سلاح به میدان عملیات می کشانند، مأیوس گرند.

قدرت دولتی بورژوازی مسلماً درنتیجه اعتلای جنبش توده ای انقلابی تضعیف می گردد، ولی معدهم نه. درصورت متوقف گردانده شدن پیش تازی توده ها در زمان ضدانقلاب، سرمایه نیرو گرفته از وضعیت، یک دیکتاتوری فاشیستی برقرار، و مجدداً "آرامش در بازار کار" را برطبق حکم مالکان مستقر می نماید. اعتصاب عمومی قدر مسلم اقتصاد یک کشور صنعتی را فلچ می سازد، اما آن به خودی خود حلال مسئله نمی تواند باشد.

تحت قیام مه ۱۹۶۸ در فرانسه البته یک حزب انقلابی سازمان یافته به معیار ملی می توانست قادر به تدارک اعتصاب به مدت چند هفته ای گردد. اما بعد چه؟ حتی درصورتی که کمیته های کارگران همه جا "قدرت" را در شهرها به تصرف خود درمی آورندند، حتی درصورتی که کمیته های کارخانه^۱ تولید را برحسب نیازهای پرولتاریا سازمان می دانند، درهر حال طبقات حاکمه دستگاه سرکوبگر پلیس و ارتش را ازدست نمی دادند. این نظریه که اعتصاب عمومی منجر به قیام عمومی می گردد، طی دهه های متمادی به مانند شبح در اذهان انقلابیون حضور داشته است. صحیح تر اینست که قیام عمومی را به صورت آخرین مرحله‌ی پیکار مسلحانه درازمدت برعلیه دستگاه سرکوبگر دولتی، که تنها از طریق این پیکار می تواند متراجعاً متزلزل، روحیه اش تضعیف و نهایةاً خرد شود، استنباط نمود.

برخلاف کارگران اعتصابی، یک ارتش منظم صاحب شبکه فرماندهی آموزش دیده، متخصص و کشورشمول است؛ ذخایر غذایی، مواد سوختی، اسلحه، مهمات و ادوات آن به اندازه کافی نه فقط با نظر به مقابله با منازعات خارجی، هم چنین با نظر به جنگ داخلی تهیه دیده می شود. سیستم حمل و نقل و ارتباط ارتش مستقل از وسایل حمل و نقل عمومی می باشد. یک اعتصاب راه آهن و پُست قادر به مضروب ساختن دستگاه ارتش به شکل مؤثر نیست. وانگهی یک ارتش تاکنون پیوسته از توانایی فراهم آوردن امور ضروریش از طریق عملیات نظامی مناسب و به راه اندختن تولید در تناسب با نیازهایش برخوردار بوده است. در آخر همواره سرباز است که به گرسنگی چار می گردد.

این مبدأ راهبردانه، که سازگار با مبارزات توده ای نمی باشد، تازه نبوده. در سابق نیز مسئله چشم انداز مناسب پیکار نظامی مطرح گشته است. انگلستان پس از شرکت فعالانه در مبارزات نظامی تحت کارزار قانون اساسی در ۱۸۴۹ به شکل مؤثر با مسائل جنگ، عموماً، و مسائل جنگ داخلی انقلابی، خصوصاً، اشتغال یافته است. انگلستان در مارس ۱۸۹۵ در پیشگفتار خود بر کتاب **مبارزات طبقاتی در فرانسه**، اثر مارکس^۲ - پیشگفتاری که بعد مورد سوء استفاده بی شرمانه سوسیال دموکراتی آلمان قرار گرفته - توضیح داده است، که "کارگران در فرانسه، پس از هر انقلابی مسلح بوده اند"؛ لذا بورژواهانی که زمام امور دولت را در دست داشتند خلع سلاح کارگران را نخستین فرض خود میدانستند. از اینجا است که پس از هر انقلاب که بتوسط کارگران به پیروزی میرسد مبارزه نوینی آغاز میگردد و به شکست کارگران میانجامد.^۳ و نیز

به قول انگل‌س، در مقابل پیشرفت فنون جنگ، قیام به شکل قدیم، مبارزه خیابانی با سنگربندی، که تا ۱۸۴۸ همه جا نتیجهٔ نهایی را داشت، کنه شده بود.^۷ به دنبال انقلاب ۱۹۰۵ در روسیه لنین - تحت تأثیر قیام - اظهار داشته است: " مطلقاً طبیعی و اجتناب ناپذیرست که قیام اشکال عالی تر و پیچیده تر یک جنگ داخلی درازمدت را در سراسر کشور به خود به گیرد، یعنی پیکار مسلحه دو گروه از مردم."^۸

این تصدیقات ابتداء در جریان وقایع ماه مه در فرانسه تأیید گردید.

پراکندگی خلق در انقلاب پرولتاریایی عامل تقویت قدرت ضدانقلاب می‌باشد. در انقلاب ۱۹۰۵ گروه‌های ترور فاشیستی تشکیلات " صدهای سیاه" را به وجود آورده بودند. برنامهٔ ریس پلیس تزاری، لوپوخین(Lopukhin)، برای سرکوب فاشیستی به این مضمون به توسط لنین به دست ما رسیده است: " شروط و قواعد امنیتی که روزی مایه هراس بوده، ثابت کرده است، که [انقلابیون] فقط حیله کاران مفلوک، حقیر، دوهله‌گویان ناراضی با تمایل به تحریک " جماعت ساده لوح" هستند. (...) در برابر انقلاب مردم، در مقابل مبارزه طبقاتی نمی‌توان به کار پلیس اکتفاء کرد؛ از سوی مردم و طبقات نیز باید پشتیبانی به عمل آید. (...) باید نفرت ملی را شعله ور کرد؛ باید " گروه‌های صدهای سیاه" از میان عقب مانده ترین اقسام خرد بورژوازی از حیث سیاسی در شهرها(و بعد مسلمان) هم چنین در روستاهای تشکیل داد؛ باید کوشید تا جمیع عناصر ارتجاعی در مردم را برای دفاع از تخت سلطنت متعدد ساخت؛ باید مبارزه پلیس علیه محافل دانشجویی را به مبارزه گروهی از مردم علیه دیگری تبدیل نمود. دولت نیز اکنون دقیقاً با این شیوه رفتار می‌کند (...)."^۹



نبردهای خیابانی در پاریس تحت قیام مه ۱۹۶۸

این گرایش تاریخی، که نتیجهٔ مستقیم تکامل مبارزه طبقاتی است، تا به زمان ما ادامه یافته، و اكمالش را در " پیراهن سیاه‌ها"ی ایتالیایی، " شعبات هجومی" نازیست ها(SA) و " دستجات محافظتی"(SS) یافته است. ولیکن " اکمال" ترور

فاشیستی به منزله "اختتام" آن نیست. طبقات حاکمه درس فراگرفته را از یاد نبرده اند. در فرانسه تظاهرات ۱ میلیون کارگر و دانشجو در ۱۳ مه ۱۹۶۸ با به اصطلاح "تظاهرات" ۸۰۰/۰۰۰ عناصر بورژوازی و خرد بورژوازی در قطب مخالف روبه رو گردید، عناصری که تصمیم مبرم شان دایر بر دفاع از سیستم سرمایه داری را اعلام داشته، بلافاصله آغاز به تشکیل "کمیته های دفاع از جمهوری" (ثی.دی.آر(CDR)) در سرتاسر کشور نمودند.

آیا چه کسی براساس تجارب تاریخی می توانست ذره ای تردید در این واقعیت داشته باشد، که اتحادیه های فاشیستی فعل در قطب مخالف سازمان های پرولتاریایی به توسط ترور عادی، جاسوسی و تحریکات شان به صورت بسیار فعالانه واحدهای ارتش و پلیس را در سرکوب قیام یاری خواهند نمود؟

غیرقابل اعتماد بودن ارتش مبتنی بر نظام وظیفة عمومی اجباری حتی از نظر خود طبقات حاکمه پوشیده نبوده، چنان که در ممالک صنعتی غربی مواجه با افزایش موج انقلابی تمایلات به لغو نظام وظیفة عمومی اجباری و تدارک واحدهای برگزیده برای سرکوب قیام ها و عملیات چریکی شهری، برای تعویض سربازان پرولتاریایی با آدم کشان حرفه ای مغزشویی شده اونیفورم پوش برخوردار از آموزش فنی عالی ابراز گردیده است. در این گونه واحدها تا درجه زیادی تمایلات به فرار از خدمت قابل انتظار نیست، همان سان که دوستی و همدمتی اعضای ارتش حرفه ای با توده های انقلابی اساساً قابل تصور نمی باشد.

در دهه ۷۰ احتمال تصرف قدرت از سوی توده های پرولتاریایی از طریق اعتصابات عمومی و قیام در فرانسه و ایتالیا حقیقتاً بسیار قوی بود. درصورت وقوع چنین امری شیوه مقابله و سیاست نظامیون با آن از قبل می توانست روشی باشد.

ژنرال ژاک ماسو(Jacques Massu) (۱۹۰۲-۲۰۰۲) تحت وقایع ماه مه در فرانسه دست اندر کار شروع مرحله نظامی مبارزه طبقاتی بود. واحدهای زرهی او با تحسین مطbowات بورژوازی به سوی پاریس به حرکت درآمدند. آسان است تصور این که واحدهای برگزیده این ژنرال عملأ قادر به وارد آوردن چه صدمات سنگینی به پرولتاریای فرانسه بودند. کسانی می توانند به گویند که مداخله ارتش تنها درصورت خشونت کاری قیامیون و نتیجه با قربانیان بسیار ممکن می بود، و وانگهی در آن حالت می باید انتظار داشت بخشی از ارتش مبتنی بر نظام وظیفة عمومی اجباری از تیراندازی به کارگران خودداری نمایند. از این گونه کسان باید پرسید: پس حاکمان چه؟ آیا آن های نیز از به پا کردن حمام خون سرباز می زند؟ کسی دلیلی برای عادت داشتن آنان به وسوس اخلاقی یا عذاب وجود نمی یابد. البته آنان گاهی از گاه از جنایت سرباز می زنند، اجازه سقوط کابینه های مردم ستیز دولت را می دهند، و حتی با احزاب کمونیستی سنتی - منظور احزابی که تنها از نام کمونیست اند - اگر آن احزاب پذیرای قانون اساسی بورژوازی باشند، ائتلاف می نمایند.

علت چنین سیاستی همزمان نشانگر حدود آنست: غریزه بقاء. سرمایه یک گام به عقب بر می دارد تا ضربات پرولتاریا را دریافت نماید، و نیرویش را برای وارد ساختن ضربات تازه خود بر پرولتاریا جمع آورد. و سرمایه هرگز تن به تسلیم نمی سپارد. در فرانسه با وجود اشغال کارخانه ها و خودداری پرولتاریا، انقلابیون ابتکار عمل را با مداخله ارتش ازدست دادند.

سیاست ارتش در موارد ناآرامی عمومی و قیام آزمایش شده، عمدتاً در همه جا یکسان است: واحدهای قابل اعتماد در نقاط راهبردانه مهم برتری دستگاه سرکوب را به نمایش می گذارند. واحدهای متزلزل و غیرفعال پلیس و ارتش عامداً به هراس افکنده می شوند، و همزمان مواضع مهم پرولتاریایی منعدم یا منفعل گردانده می شوند، خاصه نقاط اطلاعات رسانی، که در هر انقلابی موجودند، و به مانند پرچم در مبارزه پیروزی یا شکست را علامت می دهند. این گونه مواضع در مه ۱۹۶۸ در فرانسه کارخانجات اتومبیل سازی رنو و سیتروئن بودند.

در چنین وقایعی معمولاً چند هزار کادر فعال پرولتاریایی، رهبران اعتصاب یا قیام دستگیر می گردند، به اردوگاه های کار اجباری کشانده می شوند، یا در دادگاه نظامی محکوم و به جوخه اعدام سپرده می شوند. ارتش از عملیات ذخیره رسانی پرولتاریا جلوگیری به عمل می آورد، و سپس کادرهای پرولتاریایی به جرم غارت اموال دولتی به مجازات می رسدند. ارتش خود تقسیم امور ضروری بین مردم را به بهانه برآوردن نیازها به صورت عادلانه تر بر عهده می گیرد. ارتش هم چنین از طریق برنامه های امدادی سرمایه بین المللی اغلب قادر به تهیه ذخایر افزون تر و بهتری است.

از طرف دیگر حاکمان اعلام می دارند، که آماده پذیرفتن "مطالبات عادلانه کارگران" پس از برقراری مجدد آرامش و نظم هستند. هر اندازه منازعات به طول انجامند، به همان اندازه خطر این که بخشی از کارگران به مذاکرات با احزاب بورژوازی "برای نجات آن چه ممکن باشد" به پردازنده، افزایش می یابد، و این نیز منتهی به شکست قیام می گردد.

آیا چه کسی امکان و توان ممانعت از حرکت واحدهای ارتش در کشور را دارد؟ چه کسی در چنین وضعیتی خودروهای زرهی، هلیکوپترها، ستون های متحرک، فرماندهی های منفعل کننده: "پاراس" (Paras)، "مارین ها" (Marines)، "رنجر-ها" (Rangers) و هر نام دیگری که بر خود داشته باشند، را متوقف می سازد؟ واحدهای مبارزاتی کارگران با آموزش ابتدایی و بدون تجربه نظامی، که به طور خود به خودی به وجود می آیند، و در نهایت قادر به دست یابی به اسلحه سبک از طریق عملیات بر ضد پاسگاه های پلیس و پست های نظامی هستند؟ به فرض این که واحدهای منظم ارتش در نهایت امر به انقلاب ملحق گردند، ذخایر آن ها نیز سریعاً به مصرف می رسد.

گرچه این همه به خودی خود واضح است، اما معمولاً گرایش به نادیده گرفتن شرایط نظامی انقلاب به همان درجه رشد می کند، که دستگاه سرکوب با نظر به سرکوبی اغتشاشات و قیام ها تخصص می یابد.^{۱۰}

در پی شکست نظامی قیام، برای کادرهای فروکاسته پرولتاریایی زمان "مقاومت" غیرقانونی در همبستگی با کلیه نیروهای "ضدفاشیستی" فرامی رسد. نیروی دیکتاتوری فاشیستی متدرجًا تضعیف می‌گردد. "جبهه وحدت" نیروهای دموکراتیک در صحنه ظاهر می‌شود. قیام سیاسی داخل حدود ممکن می‌گردد. ولیکن باز نتیجه فقط برقراری مجدد "دموکراسی بورژوازی"، یعنی شکل مقابل فاشیستی دیکتاتوری پنهان بورژوازی، است.

تنها به این بهاء جبهه وحدت و فرجام کار رژیم فاشیستی امکان پذیر می‌گردد. تنها به شرط تضمین شدن "دموکراسی بورژوازی" سرمایه خود را حاضر به گذشت و خاتمه دادن به کار دولتداری فاشیستیش نشان می‌دهد. به این ترتیب اشکال مختلف قدرت سرمایه دارانه پدید می‌آیند. دموکراسی پارلمانتاریستی ظاهري، دیکتاتوری آشکار و فاشیستی بورژوازی را به نوبه خود شکل قدرت پارلمانتاریستی و غیره را، تازمانی که پرولتاریا بالاخره درک کند، که مبارزه نظامی، به مثابه مؤثرترین راه غلبه بر دشمن طبقاتی، نمی‌تواند با هیچ شکل دیگر مبارزه، با هیچ اتحادی با سایر نیروهای سیاسی، با هیچ سیاست به اصطلاح خلقی یا سیاست وحدت تعویض گردد. جمیع اشکال و اتحادهای سیاسی فقط می‌توانند دارای اهمیت پشتیبانی کننده برای پیکار مسلحانه باشند.

دورنمای پیروزی است که شور و اشتیاق توده‌ها به عملیات انقلابی را بر می‌انگیزد، و بدون این شور و اشتیاق نیز هیچ انقلابی در تاریخ مبارزات طبقاتی شاهد پیروزی را در آغوش نکشیده است. بنابراین، "ما باید دورنمای پیروزی در جنگ را به توده‌های مردم عرضه داریم، بآنها بفهمانیم که شکست‌ها و دشواری‌ها خصلت گذرا دارد و اگر بدون تزلزل بمبارزه ادامه دهیم پیروزی قطعی با ما خواهد بود."^{۱۱} به این هم چنین باید افزود، حزب به خوبی سازمان یافته و آموزش دیده تنها در صورتی قادر به بسیج توده‌ها است، که امکانات پیروزی را به نحو مقاعد کننده به توده‌ها به نمایاند. در اینجا حقه و شعبده به کار نمی‌آید! توده‌های مکرراً فریب خورده، اغفال شده، مایوس گشته و شکست خورده از این لحاظ بسیار حساس و خرد گیرند.

هر تبلیغاتی که اهداف انقلابی را اعلام دارد، در صورت ننمودن راه‌های نیل به آن اهداف بی اثر می‌باشد. تبلیغات انقلابی باید عمل آگاهانه توده‌ها را در مذ نظر قرار دهد. آن باید اشکال ضرورةً مشخص و واقع بینانه این عمل را توصیه نماید. نخستین گام‌های عملی می‌توانند نشان دهنده که تبلیغات صرفاً عبارت پردازی است یا رهنمون واقعاً شایسته.

موافقین با ایده مبنی براین که تحقق یافتن جامعه سوسيالیستی تنها درگرو آنست که قدرت سرمایه درهم شکسته شود، نمی‌توانند چگونگی درهم شکسته شدن قدرت سرمایه - مسئله‌ای تعیین کننده - را نادیده گیرند.

سازمان سیاسی پرولتاریا، حزب کمونیست، هدفی در خود نمی‌باشد. انقلاب صرفاً با حضور سازمان حزبی واقعه ای تمام شده نیست. طی تاریخ در ممالکی این سازمان -

به رغم اطمینان دهی های تشریفاتی رهبران - مکرراً به هدفی در خود تبدیل گشته، و تمایل به حفظ وضع قانونی حزب در وضعیت های مهمی آن را از خطوط مقدم مبارزه طبقاتی عقب کشیده است. تجربه تاریخی تکرار پیوسته اعلام خطر مائو درخصوص جعل کردن تئوری مارکسیستی با تبدیل حزب کمونیست به هدفی در خود را لازم می سازد.

همانند تئوری انقلابی بیان سازمانی آن، حزب کمونیست، نیز نیزه ای در ید پرولتاریاست، و این نیزه ابزاری برای تغییر جامعه، سلاحی برای سلب قدرت از سرمایه می باشد. وسیله باید متناسب با هدف، سلاح باید کاری تر از سلاح خصم باشد.

بنای حزب انقلابی بسته به چگونگی پروسه انقلابی و نحوه ساختن مؤثر آن است. در صورت عدم تنویر محتوى و اشکال مبارزة انقلابی، انقلابیون بی شک با خطر ایجاد یک سازمان حزبی مواجه می گردند، که شایسته رهبری توده ها نیست، و - بدتر - به عامل مزاحمی برای جنبش تبدیل می شود. اگر حزب بدون شناخت نظری از اهداف و پروسه انقلابی ایجاد گردد، آن خواهی نخواهی یک "تئوری" صرفاً مناسب با امکانات و حدودش و بی توجه به نیازهای جنبش انقلابی را اختیار خواهد نمود.

مبازرات طبقاتی گذشته سوسیالیسم علمی را تکامل بخشیده اند. آن به اساس ثابتی برای انقلاب سوسیالیستی جهانی تبدیل گشته است. اما این تئوری برای قادر بودن به عملکرد سویمنش باشد در هر مرحله ای از کلیت پروسه انقلابی براساس تجارب و مناسبات متغیر مداوماً تکامل داده شود، البته با در نظر داشت این که در صورتی که مناسبات متغیر و تجارب مجازات سابق جزء تجزیه و تحلیلات نگردد، تئوری ناقص و غیرقابل استفاده خواهد بود.

از سال ۱۹۱۷ به بعد جوامع غربی در مسیر تغییرات قرار گرفته اند. پیروزی بین المللی طبقه کارگر و شکست پرولتاریای آلمان بینش نوینی را در قوانین تکامل اجتماعی اقتضاء نموده است. سیستم جهانی امپریالیسم خود را با وضعیتی وفق داده بود، که دراثر انقلاب در روسیه در اکتبر ۱۹۱۷ اساساً تغییر یافته است.

گفتی است، سوسیال دموکرات های آلمان وابسته به انترناسیونال دوم نوعی راه کسب قدرت کارگری را تصور می نموده اند، که امروزه با نظر به تجارب حاصله از فاشیسم آلمان بی نهایت ساده لوحانه به نظر می رسد. به عنوان نمونه آنthon پانکوک(Anton Pannekoek) (۱۸۷۳ - ۱۹۶۰) جداً توقع داشته، که "فلج سازی مطبوعات،



ممنوعیت گردهم آیی، توقیف رهبران مبارزات (...)، وضع محاصره و اخبار ساختگی "افراتی ترین تدبیر" بورژوازی در مقابله با مبارزه انقلابی پرولتاریایی خواهند بود!^{۱۲} حتی تصورات کارل کاوتسکی(Karl Kautsky) (۱۸۵۴ - ۱۹۳۸) - که لنین او را "مرتد از مارکسیسم" می دانسته^{۱۳} - درباره امکانات ضدانقلاب از حدود تجارب او از زمان قانون ضد سوسیالیستی در آلمان فراتر نمی رفته است. روزا لوکزامبورگ(Rosa Luxemburg) (متولد ۱۸۷۱ - ۱۹۱۹) ابتداء تحت انقلاب آلمان(۱۹۱۸) حجم ترور غیرانسانی ضدانقلاب را تجربه نموده بود؛ تروری که او خود یکی از قربانیانش بوده است.



ضمناً گفته شود، عملیات توده ای پرولتاریایی روسیه در ۱۹۰۵ از علل گسترش خیال باطل حول نیروی مبالغه آمیز اعتصاب عمومی در میان سوسیالیست های آلمانی بوده؛ خیالی که لنین طی بیش از یک دهه بر ضدش ستیزیده بوده است. انقلابیون روسی - در وهله نخست لنین - در سال ۱۹۰۱، یعنی ۱۶ سال قبل از پیروزی انقلاب پرولتاریایی در ۱۹۱۷ و قبل از بنای حزب بلشویک، ضرورت تدارک و سازمان دھی اسلوب مندانه و بردبارانه قیام مسلحانه، خاصه تطبیق اصول سازمانی حزب کمونیست با این وظیفه را تشریح نموده بوده اند. لنین به این نتیجه رسیده بوده، که پرولتاریای روسیه نیازمند یک "سازمان نظامی نمایندگان"، منظورش از آن حزب بوده است.

لنین تصورات سازمانی خود را در نوشته "چه باید کرد؟" (نگاشته شده در فاصله پائیز ۱۹۰۱ - فوریه ۱۹۰۲) در ارتباط با ضرورت دایر ساختن یک روزنامه سوسیالیستی مشترک سراسری در روسیه، به این مضمون تلخیص نموده است: " واضح است که قیام در اساس قوی ترین و مفیدترین "پاسخ" کل خلق به دولت است. دقیقاً چنین کاری [ایجاد و گسترش یک روزنامه سوسیالیستی روسی مشترک] سرانجام کلیه سازمان های انقلابی در سراسر یا بخشی از روسیه را وادر از حفظ روابط دائمی و همزمان به شدت کونسپیراتیو، که موجود وحدت واقعی حزب است، خواهد ساخت - زیرا بدون این روابط مشورت جمعی درباره نقشه قیام و اتخاذ تدبیر تدارکاتی ضرور قبل از قیام، که باید به صورت کاملاً محرومانه باشند، غیرممکن است. خلاصه " نقشه یک روزنامه سیاسی مشترک روسیه" ثمرة کار در یک اطاق مطالعه توسط اشخاصی سراحت یافته از دکترین ها و ادبیات (...) نیست، اما بر عکس نقشه عملی برای اینست که به همه شکل و بی درنگ تدارک قیام را بدون حتی یک لحظه فراموشی کار روزمره ضروری آغاز کرد[تکیه ت.آ.]."^{۱۴}

فراخوان به پرولتاریا برای سازمان دهی خود، که به دیرینگی **Manifest der Kommunistischen Partei** (مانیفست حزب کمونیست) (۱۸۴۸) می باشد^{۱۵}، باید محتوایی از حیث نظری جوابگوی زمان به خود گیرد.

در دهه ۷۰ قرن سابق در مطبوعات اخبار پیکارهای انقلابی در ممالک و اعتلای موج انقلابی گزارش می گردید. پیکار کمیته های کارگری اسپانیا قهرمانانه بود، ولی هدف آنی آن صرفاً به برقراری مجدد جمهوری بورژوازی محدود می گشت. در اسپانیا "سیاست مداران اپوزیسیون" خود را برای ورود به صحنه آماده ساخته بودند. در آمریکا منازعات حدت می گرفتند. عملیات انقلابی تشدید می شدند، اما بی آن که به وسیله پرولتاریای صنعتی رهبری یا از سوی آن پشتیبانی گردند. منطقی می بود که باوجود یک ارتش ۵ میلیون نفری بی کاران توقع پیش‌آهنگی پرولتاریای صنعتی در چنان عملیات انقلابی را داشت، اما متأسفانه چنین نبود.

آیا این اتفاقی بود که روشنفکران - و خاصه دانشجویان - نقش مهم، اگرنه تعیین کننده را در کلیه جبهه ها دارا بودند؟ این واقعیت نیازمند تحلیل بوده است. پاسخ به این پرسش و نیز پرسش هایی از نوع زیر را قانون مندی ها در پروسه شناخت و تشکل تئوری در جامعه طبقاتی عرضه می دارد: چگونگی پیدایش شناخت صحیح، چگونگی تشکل تئوری علمی، چگونگی انعکاس وضعیت طبقاتی پرولتاریا در این پروسه.

یک تئوری انقلابی متناسب با زمان تنها توسط کسانی تهیه شدنی است، که براساس وضعیت طبقاتی عینی شان از امکان ضبط تجارب و شناخت مرتبط با آن در بررسی های شان برخوردار و قادر باشند برپایه سطح تاریخی شناخت زمان شان آن تجاربی را تجزیه و تحلیل و تفسیر کرده، عمومیت دهند، که در جریان مبارزات طبقاتی جاری کسب می گردند. بنابراین اتفاقی نیست که مراحل تعیین کننده تکامل سوسیالیسم علمی به توسط متفکرین و انقلابیونی مشخص می گردد، که دارای اصل طبقاتی پرولتاریایی نبوده اند، اما دقیقاً به همین علت واجد شرایط ضرور برای کار نظری پیش رفته بوده اند: مارکس و انگلس تعلق به مرحله ای داشته اند، که اولین انقلاب صنعتی روی داده، و جنبش سازمان یافته کارگران صنعت پدید آمده است؛ لینین به مرحله ای متعلق بوده، که اولین جنگ امپریالیستی جهانی به وقوع پیوسته، و یک وضعیت انقلابی در روسیه دراثر فرسایش قدرت مطلقه تزاریسم در مستعمرات، جنگ های راهزنانه و خاتمه در یک جنگ جهانی پیدا گشته است؛ مائو به مرحله ای تعلق داشته، که مشخصه آن پیروزی انقلاب اکتبر و دومین جنگ امپریالیستی جهانی بوده است.

یک شرط مهم تعمیم تئوری انقلابی تطبیق آن با تجرب طبقاتی انقلابی بوده است. طبقات انقلابی با اتکاء به این تئوری در مبارزات شان بر ضد فئodalیسم، سلطنت مطلقه و سرمایه داری توانایی کسب یک سلسله پیروزی را داشته اند. لینین نوشته است: " تاریخ کلیه ممالک گواه اینست، که طبقه کارگر با نیروی خود تنها قادر به

تشکیل یک آگاهی صنفی، یعنی آگاهی از ضرورت گرد آمدن در یک اتحادیه، مبارزه برضد کارفرمایان، به زور ستاندن این یا آن قانون از دولت، که برای کارگران لازم است، و غیره می باشد. دانش سوسياليسم بر عکس از تئوری های فلسفی، تاریخی و اقتصادی به وسیله نمایندگان تحصیل کرده طبقات مالک، روشنفکران پدید آورده شده است. مارکس و انگلیس، بنیان گذاران سوسياليسم علمی مدرن نیز با نظر به موقعیت اجتماعی شان تعلق به روشنفکران بورژوازی داشته اند. دانش نظری سوسياليسم دموکراتی روسیه نیز مستقل از رشد خود به خودی جنبش کارگری پدید آمده. آن به صورت یک نتیجه طبیعی و اجتناب ناپذیر تکامل ایدئولوژیک روشنفکران سوسياليست انقلابی به وجود آمده است.^{۱۶}

دلیلی بر این که یک تغییر کیفی بین ادراک پرولتاریایی و تشكل تئوری انقلابی صورت گرفته باشد، وجود ندارد، ولیکن این امر واضح است که بخش مهمی از وضعیت طبقاتی روشنفکران، خاصه دانشجویان، دچار تغییر مستمر بوده است. در دوره مارکس و انگلیس چنین بوده که روشنفکران هم به سبب اصل طبقاتی و هم به سبب موقعیت طبقاتی شان در تولید اجتماعی، به صورت یک قشر دارای منافع طبقاتی یکسانی با منافع طبقه استثمارگر بوده اند، و تنها افراد قلیلی از آن قشر از استثمار شدگان و سرکوب شدگان جانب داری می نموده اند. در زمان های بعد بخشی از روشنفکران یک موضع بینابینی اتخاذ نموده اند، که آن نیز بیشتر به سبب عملکردشان در تولید بوده تا اصل طبقاتی شان.

تغییر وضعیت طبقاتی زمینه مناسبی برای گسترش سوسياليسم علمی در میان بخش بزرگی از دانشجویان، که این تئوری را برای تعریف منافع طبقاتی خود در ضدیت با سرمایه داری و مبارزه علیه حاکمان به کار برده اند، فراهم آورده است.

در این پروسه دانشجویان شورشی جزیی از جنبش انقلابی ضدسرمایه داری گردیده اند. به دلایل چندی کادرهای سوسياليستی جنبش دانشجویی به معیار اجتماعی رُل پیشاهنگ را یافته اند. جنبش دانشجویی از حیث نظری اسلوب ها و اهداف جنبش انقلابی را فرموله و از حیث علمی آن ها را مدل ساخته، حامل شناخت انقلابی مدرن گردیده است.

دانشجویان در غرب به توسط عملیات مبارزاتی شان به احیای جنبش انقلابی - سوسياليستی پرداخته اند. آن ها در جریان مبارزات شان تجارت را جمع آوری، از حیث نظری بررسی و عمومیت بخشیده اند. به این ترتیب تئوری انقلابی با جوانب مهمی اغناء گشته است. منازعه عملی - نظری علیه رویزیونیسم احزاب چپ نمای سنتی و علیه سوسيال دموکراتیسم سهمی باارزش بوده است. دانشجویان انقلابی به جزیی از توده هایی مبدل گشته اند، که یک حزب انقلابی به آن ها باید متکی باشد.

شعار پی روی از خط توده ای در جمیع مسائل هم چنین به معنای رفتن به میان دانشجویان انقلابی، آموختن نقطه نظرات آنان، تحلیل دقیق آن ها، جمع بندی و عمومیت دهی به آن ها، انتقاد از نظریات غلط، برجسته ساختن نظریات صحیح و

قرار دادن آن ها به صورت قابل فهم در اختیار توده هاست. کادرها باید به مطالعه استنباطاتی به پردازند که در نزد دانشجویان انقلابی براساس تجارب چند دهه پیش تکوین یافته اند: استنباطات از ماهیت قدرت دولتی، از رُل خشونت متقابل انقلابی، از شرط لازم خشونت توده های سرکوب شده، از تناسب قوای انقلاب و ضدانقلاب و از شرایط تغییر آن به سود انقلاب.

این مطالعه و عمومیت دهی از طریق آن، گام مهمی در راه تکامل تئوری انقلابی به مرحله ای عالی تر است.

پی روی از خط توده ای هم چنین به معنای آشنایی با استنباطات کارگران، مطالعه و تعمیم انتقادی آن ها و قرار دادن شان در اختیار توده هاست. اما در ضمن این مطالعه هم چنین باید توجه داشت که شناخت طبقاتی پرولتاریایی به علت نفوذ ایدئولوژی بورژوازی و تحت تأثیر شکست ها انعکاس دهنده مسخ وضعیت طبقاتی عینی می باشد. تعمیم منوط است به ازبین بردن مسخ های معلول ایدئولوژی خصم، زیرا عمل انقلابی تنها براساس انعکاس صحیح وضعیت طبقاتی در شناخت میسر است.

اعتماد به توده ها به معنای نایدیه گرفتن مسخ های شناخت طبقاتی پرولتاریا نیست؛ به معنای تکرار طوطی وار همه بیانات سیاسی توده ها نیست؛ به معنای نقش تصویر خلاف واقع از توده ها نیست.

رضایت علنی و غیرعلنی دائم از اعمال خشونت به دشمنان داخلی و خارجی، مطالبه اعمال خشونت به عوامل تهدید و نالمنی بیان براساس برست این شناخت است، که در منازعات طبقاتی خشونت برای ثبیت منافع طبقاتی تعیین کننده می باشد.

توده ها مطلقاً به آن اندازه با احکام اخلاقی بورژوازی منفعل نگشته اند که اعمال خشونت در منازعات اجتماعی را یک مسئله اخلاقی تلقی نمایند. اگر آن ها - گاه به طور جدی - عدم تمایل شان را به خشونت کاری گروه های انقلابی ابراز می دارند، این به دلیل مخالفت آن ها با خشونت نیست، بلکه صرفاً به دلیل تأثیرپذیری آن ها از تبلیغات مسموم قدرت دولتی بر ضد گروه های انقلابی می باشد.

تسليم طلبی بخش بزرگی از پرولتاریا با نتیجه بازدارنده جزیی از بحث آگاهی طبقاتی پرولتاریایی است. تسليم طلبی باید در ارتباط با تجاربی ملاحظه گردد که از منازعات گذشته نشأه گرفته است. در اینجا موضوع راجع به یک مسئله مهم در تکامل آتی انقلابی ازلحاظ شناخت است، که حزب انقلابی باید آن را از طریق عمل انقلابی هدایت شده با تئوری صحیح حل کند.

مراد از تعمیم انتقادی استنباطات و روحیات فوق الذکر در میان توده ها تقویت رویکرد مثبت آن ها به خشونت به مثابة وسیله ای در مبارزة طبقاتی، محکوم ساختن شدید هر ضعف گرایی و همزمان ارائه امور و طرقی که پیروزی بر سرمایه را با مبارزة اجتناب ناپذیر خشونت آمیز بین پرولتاریا و بورژوازی ممکن سازد، است. مارکس می گفت: "خشونت قابل هر جامعه قدیم است، که حامله جامعه ای نو می باشد".

بدون این دورنما بسیج قوه خشونت پرولتاریا برای انقلاب ناممکن است.

۴

شعار الزام پرولتاریا به رهبری هم چنین باید به معنای فراخوان به پرولتاریا برای اجرای ژل تاریخیش به عنوان قبرکن سرمایه داری و اعتلای عمل انقلابیش به سطحی، که تضمین کننده موقعیت رهبری کننده او باشد، درک گردد.

تجویه ضرورت رهبری به وسیله پرولتاریا اینست، که پرولتاریا به دلیل وضعیت طبقاتی عینیش دارای نفع منطقی در سلب مالکیت خصوصی بر وسائل تولید، غلبه بر سیستم سرمایه داری می باشد. در این استنباط پرولتاریا ترکیبی است از کلیه افشاری که نه فقط موقتاً از تملک سرمایه محروم اند، و تناسل شان منوط به فروش نیروی کارشان است. پرولتاریای صنعتی تنها بخشی از این طبقه می باشد. در هر جا و در هر زمان آن بخشی هایی از این طبقه که در مبارزه انقلابی شرکت جویند، جزی از جنبش انقلابی پرولتاریا می گردند.

مخالفین با این نظریه به بسیج شدگان و مبارزان در اردوگاه ضدسرمایه داری بی اعتماء بوده، اینان را آثارشیست ها، ماجراجویان بلانکیست^{۱۷} و خرد بورژواهای لجام گسیخته خوانده اند، و براین بوده اند، که هنوز می باید تا بسیج گردیدن پرولتاریای صنعتی و حاضر گشتن پیشاهنگ آن دست روی دست گذاشت و بی فعالیت و بی عمل منتظر ماند.

اما این برخورد مبین استنباط غلطی از مسئله رهبری است، زیرا این به عوض ضبط نیروهای انقلابی مهم، به حذف آن ها می پردازد. رهبری به امتیازی برای یک قشر معین، به فعالیت یک جمع برگزیده تبدیل می گردد، درصورتی که رهبری پرولتاریایی تنها به شکل فعالیت پیشاهنگ تحقق پذیرست. پیشاهنگ نه مانع ابتکارات توده ها، بلکه تکامل دهنده آن هاست. به عبارت دیگر پیشاهنگ عبارت از آن گروهی نیست که خود را چنین می نامد یا می فهمد، بلکه آن گروهی است که توده های انقلابی به رفتار و عملیات آن ها سمت گیری می نمایند. رهبری به وسیله پیشاهنگ در پروسه انقلابی یک شرط مهم است.

ولیکن ترتیب این عملکرد به حالت ساکن، ارشی و با نظر به خدمات گذشته یا شجره نامه پرولتاریایی نمی تواند بود. آن مستمرآ تغییرپذیر است. از این جا هم چنین نتیجه گیری می شود که تعریف پیشاهنگ نمی تواند مبدئش را در این داشته باشد، که برنامه یک سازمان و طرح عملیات به وسیله یک لایه پرولتاریایی سنتی تهیه و به جنبش عرضه گردد. مسئله فقط به این شکل قابل طرح است: آیا عمل یک گروه سیاسی، انقلابی - سوسیالیستی است؟ آیا این عمل دارای اثر سرمشق گونه در توده های انقلابی می باشد؟ آیا این عمل به پیش برنده جنبش هست یا نه؟

نفوذ خرده بورژوازی در جنبش انقلابی خطرناک است، و وجود واقعی این خطر همواره باید در نظر گرفته شود. هر جا که برخوردها و مشی های خرده بورژوازی بروز نمایند، انتقاد از خود به قصد "علاج بیماری برای نجات بیمار" (مائو) ضرورت می یابد. دقیقاً از این نظر لینین و مائو در عین تأیید این که جنبش قادر به صرف نظر از وجود روشنفکران نمی باشد، روشنفکران انقلابی را از خرده بورژوازی - رادیکال جدا می ساخته اند. لینین ریشه های رُفرمیستی تئوری "جنبش کارگری ناب" را افشاء نموده است: "[ما] در همان اولین تظاهرات ادبی اکونومیسم می توانیم این پدیده بسیار عجیب، کاملاً مشخص را برای فهم همه اختلاف نظرات سوسیال دموکرات های کنونی ملاحظه کنیم، که طرف داران "جنبش کارگری ناب"، ستایش گران تنگاتنگ ترین (...)" ارگانیک" ترین ارتباط با مبارزة پرولتاریایی، مخالفین با کلیه روشنفکران غیرپرولتاریایی (هم چنین اگر مورد روشنفکران سوسیالیستی در میان باشد) مجبورند - برای دفاع از موضع شان - به دلایل " فقط صنفیون " بورژوازی پناه ببرند.^{۱۸}

انقلابیون که وظیفه شان انجام انقلاب است، تعلق به نسلی دارند که الزاماً به اشکال گوناگون تحت انطباق با جامعه بورژوازی مسخ شده، از ایدئولوژی بورژوازی تأثیر پذیرفته است. کسی که تحلیل طبقاتی را به مقصود اثبات این به کاربرد که جنبش دانشجویی ابداً انقلابی نیست، به عوض درک این که چرا روشنفکران جوان پرچم سرخی را به اهتزاز درمی آورند، که کارگران رهایش می سازند، و چرا آنان این پرچم را در خطوط مقدم حمل می نمایند؛ کسی که تحلیل طبقاتی را جهت توجیه افعال یا زبونی خود به کاربرد، و رو در رو با پیش رفت پروسه تدارک انقلاب ادعا کند که جنبش انقلابی و انقلابی ای وجود ندارد، چنین کسی به تحقیر مارکسیسم می پردازد.

تحلیل طبقاتی یک ابزار طرف گیرانه در اختیار انقلابیون است. آنان با بررسی صحیح وضعیت طبقاتی درمی یابند کدامین اقسام برای پیکار انقلابی جلب پذیرند، و می توانند سهم شان را در تغییر تناسب قوا به سود انقلاب اداء نمایند؛ کدامین اقسام با کدامین سیاست افعال پذیرند. در عصری که انقلاب سوسیالیستی جهانی در شُرف قوع باشد، نه "اگر" انقلاب، بلکه "چگونگی" انقلاب موضوع این تئوری قرار می گیرد.

در ایالات متحده آمریکا قیام انقلابی در گتوهای اقلیت های نژادی و ملی به جریان افتاد. آن نه نتیجه تحلیل نظریه پردازان سوسیالیستی، بلکه ناشی از خشونت انقلابی توده ها در گتوها بود. آفرو- آمریکایی ها و متعددین شان پیشایش به سنجش تناسب قوای طبقات و شمارش واحدهای ضدانقلاب نپرداخته بودند. آنان نه حتی شناس شان را حساب کرده بودند. آنان صرفاً به پا خاسته، خشونت شان را نثار سرکوب گران ساختند. آنان در خیابان های واتس (Waats) آتش قیامی را برافروختند، که به نظر می رسید به آن آسانی ها و بدون قربانی خاموشی پذیر نباشد، و درواقع نبود. آنان ابتداء پس از خاتمه عملیات امکان مشخص ساختن تئوری ای را یافتند که ابداً ربطی به چرندیات جامعه شناسان درباره مایوسانه بودن "شورش اقلیت" و غیره نداشت. وضعیت انقلابی ابتداء با

تأیید جامعه شناسان به وجود نمی آید! آن در سمت متغیر خشونت ظاهر می گردد؛ آن زمانی حضور خود را اعلام می دارد، که مقاومت خشونت آمیز سرکوب شدگان در مقابل سیستم سرکوبگر و استثمارکننده، در مقابل خشونت حاکمان از صورت انفرادی به جمعی تبدیل می گردد.^{۱۹} مقاومت جمعی جنین انقلاب است. تئوری انقلابی صحیح باید این را ایجاد و شکل دهد. وظیفه هر انقلابی توسل به هر مقاومت جمعی در میان توده ها، تکامل فراتر آن، سازمان دهی و هدایت آنست، حتی بی تفاوت به این که احتمال پیروزی وجود نداشته باشد.

نقطه عکس رفتار انقلابی، رضایت خاطر، آرامش زبونانه، به تعویق افکندن مقاومت به "زمانی که سازمان توده ای بنا و توده آموزش داده شود" می باشد. به قول مائو "از یک جرقه حریق بر می خیزد."^{۲۰} مائو انقلاب را تا به پایان رساندن تحقیقاتش در روستاهای چین، تا تنویر کامل دورنمای قیام دهقانی و بنای حزب کمونیست را براساس تحقیقات اتمام یافته اش "به تعویق نیفکند". واضح است که خط سیاسی مائو در صورت عمل او برخلاف این هرگز فرست اجراء را نمی یافت. او به عکس کلیه تصورات نظری، به جانب داری از دهقانان انقلابی همت نموده، رهبری شان را بر عهده گرفت، و مقاومت جمعی در مقابل قدرت دولتی و ملاکین را سازمان داد. او به صورت شرکت کننده در این مبارزه و به توسط تحقیقاتش در ضمن آن به شناخت از راه های انقلاب نایل گردید، و یک رهنمون علمی برای عمل را بدون آن که تردیدی در انقلاب و قابل اجراء بودن آن به خود راه دهد، تهیه نمود. او در وضعیت ظاهراً مأیوس کننده ای بر ضد رهبری حزب برخاست، و سرانجام درستی خط او ثابت گشت، خود به صدارت حزب برگزیده شد.

در درجه نخست اراده به انقلاب خلق کننده انقلابیون است. تا کنون همواره در هر جایی که این اراده وجود نداشته، و امکان غلبه سرکوب شدگان بر دشمنان شان محل وانمود گشته، اشتغال با مارکسیسم - لینینیسم منجر به رویزیونیسم و اپورتونیسم، "تردید اسلوب گرایانه"، یعنی تردید در مورد توده ها شده است. "مارکسیسم در برگیرنده دو عنصر مهم است: عنصر تحلیلی - انتقادی و اراده فعالانه طبقه کارگر به مثابه عامل انقلابی. و کسی که صرفاً تحلیل و انتقاد را به عمل آورد، مارکسیسم را معرفی نمی نماید، اما با تقلید ادبی مفلوکانه، پوسیده از این دانش می پردازد."^{۲۱}

در درجه نخست انکاء باید به توده هایی باشد که پرچم انقلاب را به اهتزاز درمی آورند. مبارزات این توده ها اگر به نحو صحیح پیش رود، قادر به بسیج و به دنبال کشیدن بخشی از پرولتاریای منفعل در بیرون از میدان مبارزه خواهد گردید. در این پروسه مسلمان پی گیرترين و معتمدترین نیروی انقلابی، یعنی کارگران صنعت، رهبری را عهده دار خواهند شد، و همانان به اجراء درآمدن انقلاب را تا به آخر تضمین خواهند نمود.

جنگ چریکی شهری

هدف از بین بردن قوه نظامی دولت بورژوازی است. نمی توان در انتظار فرسودگی این قوه در یک جنگ جهانی ماند. جنگی این چنین فقط معدوم سازنده ارتش دشمن طبقاتی

خواهد گشت، هم چنین معدوم سازنده توده های پرولتاریایی خواهد گردید، و نتیجهً انقلابی نیز خواهد توانست در دستور کار قرار داده شود. لذا از قوی چنین جنگی باید با تمام امور جلوگیری نمود، و این امر نیز تنها از طریق انقلاب میسر است.

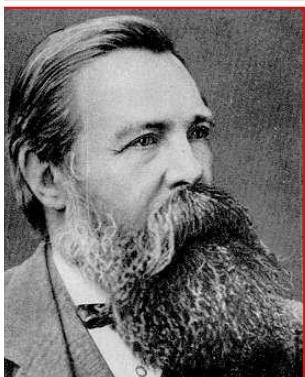
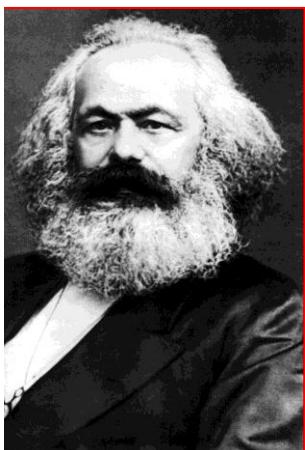
در چنین وضعی بررسی ها باید متوجه آن اشکال مبارزه و آن اشکال راهکار گردد، که اضمحلال تدریجی نیروهای خصم به مفهوم ستوهانیدن اخلاقی را ممکن و همزمان ایجاد قوه نظامی پرولتاریا را محتمل سازند. بررسی ها در رجۀ اول باید متوجه جنگ چریکی گردند.

ما در اینجا جنگ چریکی روستایی را داخل بحث مان نمی کنیم.^{۲۲} بحث ما به موضوع جنگ چریکی شهری منحصر می گردد.

مهم ترین اصل جنگ چریکی عبارت است از این که واحدهای مبارز مورد پشتیبانی خلق باشند، و به قول مائو: "در میان خلق فرو روند، و در آن میان مانند ماهی در آب شناور باشند." نیروی سیاسی و نظامی چریک ها از انرژی انقلابی توده های خلق نشأه می گیرد.

این بینش، که برای نخستین بار به وسیله مائو فرموله شده، از سوی مخالفین معمولاً با عطف توجه دهی به عدم تمایل بخش اعظم پرولتاریا به پیکار مسلحانه به علت حاضر

نبودن شرط عینی مهم این پیکار رد شده است. به عوض بررسی مشخص اهمیت اصل مذکور، آن مطلق گردانده شده، نتیجه قبل از بررسی گرفته شده است. آموزش مائو درباره پیکار مسلحانه تئوری ای نیست که مبارزین را از وظیفه تدارک و شروع مبارزه انقلابی معاف سازد؛ آن رهنمون چنان مشخصی است، که همه جا و در هر شرایطی که مبارزات طبقاتی حدت یابند، راه پیکار مسلحانه را می نمایاند.



لنگر انداختن چریک ها در خلق دارای جوانب سیاسی و نظامی است، و این دو جنبه نیز باوجود دو طرف یک قضیه واحد بودن نیازمند تحقیق جدگانه اند. پلیس و ارتش قطب مخالف نظامی واحد پارتیزانی را تشکیل می دهند. واحد پارتیزانی به سبب ضعف کمی آن تنها از طریق نامرئی بودن برای خصم توانایی هستی را دارد.

شهرها - برخلاف روستاهای آن اندازه رفع نیازمندی ها را میسر می سازند، که واحدهای پارتیزانی ضرورتی برای بیرون آمدن از وضعیت ناشناسی نداشته باشند. آن ها پس از انجام عملیات شان قادرند در محلات مخفی گردند. حرکات آن ها در خیابان های شهر در صورت اتخاذ تدابیر مناسب تا حد نازلی چشم گیر می گردد. مجہولیت در شهر عنصری تعیین کننده برای چریک شهری است. تماس ها با روشنفکران و سمپات های چریک ها، که دارای تکالیف ویژه در مؤسسات دشمن هستند، در یک شهر بزرگ آسان تر از مناطق روستایی می باشد. یک نفع مهم شهر بزرگ در اینست که نواحی عملیات و پشتیبانی تشکیل یک واحد را می دهند. کسب اطلاعات آسان تر و کم خطرتر می باشد. شهر بزرگ همزمان در برگیرنده اهداف حمله پذیر فراوان است. برخلاف چریک روستایی که تنها قادر به تهدید نقاط معدهای است، چریک شهری از توانایی تهدید و مضروب ساختن کل جناح های دشمن در شهر بزرگ، که به روی او باز هستند، برخوردار می باشد. دشمن هرگز نمی تواند وقوف یابد که به چه چیزی حمله خواهد گشت. از آن جا که در شهر برای چریک ها امکان نیل به کلیه نقاط وجود دارد، دشمن ناچار از حفاظت از همه چیز است. تلاش های دشمن درجهت حضور همزمان در همه جا نیروهای او را پراکنده و تضعیف می سازد. مبارزین چریکی قلیلی از توانایی پابند کردن و بستن نیروهای قوی دشمن در یک نقطه برخوردارند.

چریک های شهری باید از طریق عملیات مناسب جامعه شهری را متقادع سازند، که حملات آن ها اصولاً به کلیه مؤسسات، ادارات دولتی و پاسگاه های پلیس، به مراکز مدیریت شرکت های بزرگ و غول های صنعت، هم چنین به کارمندان اداره کننده جمیع این مؤسسات، به دولتمردان رئوسی، قضات، رؤسا و غیره صورت می پذیرد، و این که دامنه حمله به محلات مسکونی حاکمان گسترش داده می شود. دشمن به این شکل مجبور از پراکندن نیروهایش در طول یک جبهه می گردد، درحالی که چریک های شهری به گونه راهکارانه تنها به بعض نقاط ویژه منتخبه در طول این خط مبارزه حمله ور می شوند؛ نیروهای شان را در آن نقاط متمرکز می سازند، و به این صورت بر دشمن برتری می یابند. چریک های شهری از امتیاز غافل گیری سود می جویند، زمان و مکان عملیات را معین می کنند.

امکانات عملیاتی دشمن، بر عکس، در یک شهر بزرگ به منطقه خودی او محدود می گردد. ژنرال های جنگ داخلی برای شکار یک پشه باید یک فیل را در خیابان ها به رانند! دستگاه فتی ای که هیبتی وحشت زا به قدرت ضدانقلاب می بخشد، بخشان قابل استفاده نمی گردد، بلی، آن حتی مزاحم حرکت، سرعت عمل و استعداد مقابله خود دشمن می شود.

در یک منطقه روستایی دوردست افراد قلیلی وجود دارند. محفل مظنونان قابل تصور است. تفتيش های ضربتی می توانند به صورت هدف مندی به عمل آیند. نیروهای سرکوبگر ابایی از تخریب روستاهای به نظرشان مظنون از طریق بمباران و نیز نقل و انتقال جبری دهقانان ندارند.

در یک شهر بزرگ واحد مبارزاتی با زحمت یافتنی است. تفتيش های ضربتی پلیس یا نیروهای امنیتی ندرةً موفق هستند، و وانگهی مقصود از آن گونه تفتيش ها درواقع نمایش حضور قدرت دولتی به مردم می باشد. بمباران در شهرها - برخلاف روستاهای - متصور نیست، و ضمناً سودی عاید دشمن نمی سازد. ضدانقلاب عملاً می تواند مناطق روستایی با چریک های مخفی در آن ها را مناطق دشمن اعلام و با چریک ها به صورت دشمنان رفتار نماید، ولی چنین شیوه ای در شهرهای بزرگ، که در آن ها مأمورین سرمایه و دستگاه قدرت هستند، امکان پذیر نمی باشد. موقفيت پلیس و ارتضانها درنتیجه اتفاقات، خیانت، اشتباهات راهکاری یا غلبه مستقیم بر گماندوهای چریکان شهری تحت عملیات میسرست.

امکان عملی تشکیل گماندوهای چریکی مسلح در شهرهای بزرگ زاده خواب و خیال نیست. ولیکن تشکیل آن ها صرفاً آغاز یک پروسه است، که تکامل فزون ترش بسته به چندین شرط، در درجه نخست با ماهیت سیاسی می باشد. مهم ترین شرط، ارتباط چریک شهری با مبارزات سیاسی و اقتصادی توده ها است. تنها درصورت تبدیل این ارتباط به هسته اصلی راهبرد جنگ پارتیزانی، چریک شهری قادر به بقاء و تکامل خویش است. "از آنجا که واحدهای پارتیزانی در جنگ مقاومت (...) معمولاً از نیستی به هستی و از کوچک به بزرگ رشد مییابند، لذا علاوه بر حفظ نیروهای خودی باید خود رانیز بسط و توسعه دهنند."^{۲۳}

تحقیق ساختن این اصل تنها مشروط به آنست که به توان در خطوط کلی تصور نمود چگونه باید بر قدرت سرمایه غلبه کرد.

طی دهه های ۶۰ و ۷۰ سده پیشین تکامل انقلابی به سیاق گذشته از بطن اعتصاب عمومی زاده نشده، و از آن به قیام نظامی منتهی نگردیده است، بلکه آن از عملیات گماندویی و ایجاد سلول های مقاومت پیدید آمده، به تشکیل شبه نظامیون، به اخلال در تشکیلات و فرسایش نیروهای رزمی سرکوبگر از طریق جنگ چریکی درازمدت و انعدامی منتهی شده است.

ابتدا در مرحله اختتامی، عملیات توده ای - تظاهرات، اعتصابات، سنگربندی ها - قادر می گردند مبارزه را به سود چریک ها به انجام رسانند، و به خلع سلاح کامل ارگان های سرکوبگر به وسیله چریک ها منجر شوند. این نکته ای است که حتی انگلیس در زمان خویش پیش بینی نموده بود: "قیام عمومی بنابراین به علت تکامل فنّ جنگ و جبهه های طبقاتی متغیر، در شروع یک انقلاب بزرگ نادرتر از در جریان آن روی خواهد داد، و آن باید با نیروهای بزرگ تری به عمل آید."^{۲۴}

تُرور

یک عنصر ضرور مبارزه طبقاتی

اگر چنان چه واحدهای گُماندویی متشکله در نخستین مرحله تشکیل از سیاست صحیحی پی روی نمایند، توده‌ها سریعاً به این واقعیت که پیکار مسلحانه وسیله موفق‌آمیز تضمین منافع آنانست، واقف می‌گردند. این اگاهی تنها در جریان و از طریق پیکار تکوین می‌یابد. در صورتی که درک ضرورت پیکار مسلحانه گسترش یابد، سلول‌های نظامی عدیده ای ایجاد می‌گردند، که تدریجاً شبکه‌ای نفوذناپذیر برای دشمن می‌شود، و در ضمن مبارزه بر ضد نیروهای سرکوبگر تجارب عملیاتی و راهکاری کسب می‌گردد.

همبستگی توده‌های کارگر، ضرورتی در این پروسه، مهم ترین اهرم برای ستوهانیدن اخلاقی نیروهای دشمن است. تحت این پروسه نیروهای رزمی سرکوبگر به نحو فزاینده منفرد می‌گردند.

چریک شهری از اصل "یک تن را مجازات و صد تن را تربیت کنید" (مائو) تبعیت می‌نماید.

هستی قدرت مالکین، قدرت دولتی ریشه در تسلیم طلبی سرکوب شدگان و ترس آنان از ماشین سرکوب دارد. این ترس توده از سرکوبگر باید به نفرت توده از سرکوبگر بدل گردد. "نفرت عامل تعیین کننده در مبارزه می‌گردد. نفرت خاموشی ناپذیر از دشمن، که انسان را بسیار فراتر از حدود طبیعتیش می‌برد، و او را به یک ماشین قاتله مؤثر، خشن، خودکار و سرد بدل می‌کند."^{۱۵}

آنان که به علت عملیات چریک‌های شهری انگشت تحقیر به سوی آن‌ها نشانه روند، و به آن‌ها "آنارشیست‌ها، بلانکیست‌ها، انقلابیون رمانتیک" خطاب کنند، تنها ترس زبونانه خود از وظایف انقلابی را به تماشا می‌گذارند.

استنباط لనین از مسئله ترور از سوی کسانی با انگیزه سیاسی به عدم سوء تفسیر شده است. طی دهه‌های اخیر در هر جا مبارزین انقلابی مسئله مجازات رهبران نظامی یا غیرنظامی ضدانقلاب را مطرح ساخته اند، باران تهمت بر سرشان باریده، و برچسب های ناروا از چپ و راست به آن‌ها زده است! هر بحثی در این زمینه با ادعای این که آن نوع عملیات کیفری باید "ترور انفرادی" طبقه بندی گردد، آن چه که لనین در مجادله اش با ناردونیک‌ها و پی روان میخائیل باکونین (Mikhail Bakunin) (۱۸۱۴-۷۶) به باد انتقاد گرفته، و گناه کبیره برای هر انقلابی سوسیالیست تلقی نموده، تخطیه شده است.

حال آن که حقیقت چیزی دیگر است. باید توجه داشت که در انتقاد لనین با دلایل متقادع کننده از "ترور انفرادی" صفت "انفرادی" نه متوجه مفعول حمله، بلکه فاعل

حمله بوده است. انتقاد او متوجه مبارز منفرد منفك از توده ها و سازمان های انقلابی پرولتاریا بوده، که مبارزه اش نیز مسلماً به طور عینی تنها نفرت انفرادی وی از رژیم ضدخلقی را بیان می داشته، و او در مبارزه انقلابی توده های پرولتاریایی شرکتی نداشته است.

لنین در زمان خود ناگزیر بوده مبارزه علیه آن جریانی را در روسیه رهبری و بر آن چیره گردد، که می پنداشت صرف نظر از بسیج انقلابی توده های خلق، سازمان دهی آن ها در یک حزب انقلابی و مضمحل ساختن حکومت استبدادی از طریق توطئه افراد خرد بورژوازی - رادیکال امکان پذیر باشد. در خاتمه سده ۱۹ این گرایش در میان بورژوازی روسیه اجتناب ناپذیر بود، ولیکن این خطری برای تکامل انقلابی در روسیه را در نقطه زمانی ای تولید می نمود، که شرایط لازم برای سازمان یابی مستقلانه پرولتاریای صنعتی رشیابنده و برای راهبرد انقلابی حزب کارگری در انقلاب بورژوا - دموکراتیک با پیدایش صنعت بزرگ در روسیه تکامل می یافتد، و کارگران فعل می توانستند در محافل توطئه گر خرد بورژوازی - رادیکال روسیه مستحیل شده، مزاحم پیش رفت جریان انقلاب گردند.

وضعیت طبقاتی تضادآلود بورژوازی روسیه اساس مادی تروریسم خرد بورژوازی را ایجاد نموده بود. بورژوازی در بین انقلاب بر ضد حکومت استبدادی و سرکوب ضدانقلابی پرولتاریا نوسان داشت. " این مناسبت تضادآلود بیانش را در این واقعیت دارد، که در این انقلاب رسماً بورژوازی تضاد جامعه بورژوازی با سلطنت مطلقه تحت تسلط تضاد پرولتاریا با جامعه بورژوازی قرار می گیرد، مبارزه پرولتاریا با نیروی یکسان همزمان بر ضد سلطنت مطلقه و استثمار سرمایه داری به عمل می آید."^{۲۶}

بورژوازی از بک سو از بسیج و سازمان یابی پرولتاریا در هراس بود، از سوی دیگر گزیری از روی کرد به توده های کارگر به صورت غذای نوب ها در یورش شان بر ضد تزاریسم نداشت.

ایدئولوژی های تروریسم خرد بورژوازی می پنداشتند به توانند بر توده ها به توسط " ترور جلب توجه کننده" چیره گردند، و آنان را به پشت سنگر به راند، همزمان حق ارسال مبارزین سنگر به منزل را با خاتمه نبرد برای خویش حفظ کنند، و آن گاه از ثمرات انقلاب به رایگان بهره مند گردند. دموکرات های انقلابی قلابی ابدأ درکی از این معضلات نداشته اند.

مردود گشتن " تروریسم قدیمی" از سوی لنین - او این اصطلاح را در بعد به کار برده است - تنها در این رابطه قابل درک می باشد. ایدئولوژی خرد بورژوازی و کلاً شکل مبارزه ای که با عملیات تروریستی جلب توجه کننده مشخص گردیده اند، آماج انتقاد لنین بوده اند.

در یادداشت های لنین درمورد طرح برنامه حزب کارگر سوسیال دموکرات روسیه^{۲۷} در سال ۱۹۰۵ این ملاحظه مقدماتی وجود دارد: " ترور باید در عمل با جنبش توده ای درهم آمیزد."^{۲۸} در آغاز ۱۹۰۵ سوسیال رولوسیونرها، یعنی وارثان دموکرات های انقلابی

قلابی، به بلوشیک ها پیشنهاد یک وحدت مبارزاتی را نموده بودند، و غرض حقیقی شان از آن این بوده است که شکل مبارزة خود، تروریسم، را در جنبش پرولتاریایی داخل سازند، چنان که در پیشنهادشان نوشته بودند: "باید این اختلاط تروریسم انقلابی و جنبش توده ای رشد کند و قوی گردد، باید توده ها در اسرع وقت مسلح به وسایل مبارزة تروریستی در صحنه ظاهر گرندن".^{۲۹} لینین در برخورش به این نوشته اظهار امیدواری نموده بوده است، که "مساعی برای خلق یک چنین مبارزة مشترکی در اسرع وقت به واقعیت به پیوندد.^{۳۰}

در رابطه با موضوع جنگ پارتیزانی مهم است درک درست این که لینین به هنگام صحبت از این نوع جنگ کدام شکل ظهور مبارزه را درنظر داشته است: "پدیده ای، که این جا مورد نظر ماست، پیکار مسلحانه می باشد. آن به وسیله اشخاص واحد و گروه های کوچک به عمل می آید. بخشی اعضای سازمان های انقلابی هستند. بخشی (در) بسیاری از مناطق روسیه بخش اعظم) اعضای هیچ سازمان انقلابی نیستند. پیکار مسلحانه دو هدف متفاوت را تعقیب می نماید، که باید از یکدیگر تمییزشان داد: این پیکار اولاً دارای هدف قتل اشخاص واحد، زیردست و بالادست در خدمت پلیس و ارتش است، دوماً مصادره وجوه نقد اشخاص متعلق به دولت و خصوصی. جزیی از وجوه مصادره شده به حزب تعلق می گیرد، جزیی به ویژه برای تسليح و بهسازی قیام به مصرف می رسد، جزیی جهت مساعدت به اشخاص پیش برنده پیکار مذکور".^{۳۱}

لینین بالاخص از اولین هدف مذکور پیکار مسلحانه، یعنی پاک سازی دستگاه سرکوبگر از وجود کارمندان واحدی سخن گفته است. او به کرات به قطعنامه درباره جنگ پارتیزانی، مصوبه در روز وحدت حزب (۱۹۰۶) رجوع داده، که مصادره املاک خصوصی را مجاز اعلام داشته، و باوجود عدم توصیه مصادره املاک دولتی، در هر حال این امر را در بعضی موارد مجاز تلقی نموده است، وانگهی قطعنامه مؤکداً "عملیات پارتیزانی بر ضد مأموران رژیم خشونت و "صدهای سیاه" فعل را توصیه می نمود". لینین درباره این قطعنامه نوشته است: "ما این قطعنامه را اصولاً صحیح تلقی می کنیم و تطبیق آن با افکارمان در مقاله "جنگ پارتیزانی" را خاطرنشان می سازیم".^{۳۲} و روشن تر: "قطعنامه [جنگ] پارتیزانی "ترور" (...) را به رسمیت می شناسد، عملیات پارتیزانی به هدف قتل مخالفین را به رسمیت می شناسد. (...) در جنب کار بین توده ها پیکار فعالانه علیه خشونت کاران را به رسمیت می شناسد، یعنی بی شک قتل آن ها به توسط "عملیات پارتیزانی". (...)" ما به گروه های مبارز عدیده حزب مان توصیه می کنیم به غیرفعال بودن شان خاتمه دهنده و یک رشته عملیات پارتیزانی را بیآغازند، (...) با حداقل ممکن "لطمه" به "امنیت شخصی" شهروندان و با حد/کثر ممکن پایمال کردن جاسوسان، صدهای سیاه فعل، افسران عالی رتبه پلیس، ارتش، نیروی دریایی و قس علی هذا و امنیت اشخاص بیش تری از آن نوع. ولی اسلحه و مهمات در اختیار دولت هر وقت ممکن باشد، باید مصادره گردد. مثلًا سلاح پاسبانان که متعلق به دولت است! این یک امکان است".^{۳۳} لینین استنباط کوته

نظرانه رایج از پیکار پارتیزانی در زمانش را چنین خلاصه نموده است: " ارزیابی معمول این مبارزه به این گونه است: آن آنارشیسم، بلانکیسم، ترور قدیمی است، که از توده ها جدا می باشد. این چنین اعمالی کارگران را اخلاقاً تضعیف، دوائر عریض مردم را از آنان گریزان می سازد، در سازمان یافته‌گی جنبش اخلال می نماید، به انقلاب لطمه می زند." او این استنباط را به وضوح " نادرست، غیرتاریخی و غیرعلمی " تشخیص داده، خاطر نشان ساخته است، که فقدان مقاومت بیش از جنگ پارتیزانی سازمان یافته قدرست اخلاقاً تضعیف کننده باشد. جنگ پارتیزانی دقیقاً یک شکل مبارزه اجتناب ناپذیر در تنفس های دراز و کوتاه بین " ضربات بزرگ " می باشد: " سازمان یافته جنبش از عملیات پارتیزانی مختل نمی گردد، بلکه از ضعف در حزب، که تحويل گرفتن رهبری این عملیات را نمی فهمد. (...) شکایات ما از ضعف حزب مان از حیث قیام (...). هر نوع محکوم ساختن جنگ داخلی از نقطه نظر مارکسیستی کاملاً غیرمجاز است. در دوره جنگ داخلی یک حزب جنگجو حزب ایده آل پرولتاریا می باشد. (...) ما به نام اصول مارکسیسم بلاشرط خواستاریم، که از تحلیل شرایط جنگ داخلی با عبارات پرسر و صدا و قالبی درباره آثارشیسم، بلانکیسم و تروریسم طفره روی نشود، که از استعمال اسلوب های ابلهانه در جنگ پارتیزانی، که از سوی این یا آن سازمان (...)، در این یا آن وقت برای ارعاب سوسیال دموکرات ها از شرکت در جنگ پارتیزانی به کار برده شده است، پرهیز گردد.^{۳۴}"

این جنگ پارتیزانی به استنباط لنین " پیکار مسلحه سازمان یافته، نقشه مند، از حیث سیاسی تربیت کننده، حمل شونده با یک ایده است."^{۳۵}

با وجود این که ملاحظات اخلاقی را جایی در مجادله مارکسیستی نیست، ولی از لحظه نقطه نظر عمومی رایج این ملاحظه لنین را نیز بیافزاییم: " اما وقتی که من در نزد یک نظریه پرداز سوسیال دموکرات یا نویسنده به اظهار تأسف از این فقدان تدارک جنگ پارتیزانی برنمی خورم، بر عکس به از خود راضی بودن و تکرار تکبرآمیز و خودپسندانه - پرحرارت عبارات درباره آثارشیسم، بلانکیسم و تروریسم، که در اوایل شباب ازبرکرده اند، از این پست کردن انقلابی ترین دکترین دنیا غمگین می شوم."^{۳۶}

لنین در مقاله " دروس قیام مسکو" (منتشره در نشریه Proletary (پرولتار)، ش ۲، ۲۹ اوت ۱۹۰۶) اصطلاح " ترور انبوه " را برای عملیات پارتیزانی موصوف به کاربرده، اشاره نموده است، که " جنگ پارتیزانی، ترور انبوه، که اکنون پس از دسامبر [یعنی به دنبال شکست نظامی قیام در ۱۹۰۵] تقریباً لاينقطع در سرتاسر روسیه به عمل می آید، بدون شک یاور توده ها برای آموختن استعمال تاکتیک صحیح در لحظه روی داد قیام خواهد بود. سوسیال دموکراسی باید با این ترور انبوه موافقت نماید و آن را جزیی از تاکتیک خود به سازد."^{۳۷}

در حقیقت هیچ مارکسیستی نمی تواند رویکردی غیر از این به مسئله ترور انقلابی برگزیند. این ترور مسلمانه درمورد مردم، نه درمورد توده ها و نه حتی درمورد

گروه هایی که یقیناً به دلیل شرایط معیشتی شان و وضعیت طبقاتی شان به پرولتاریا نزدیک اند، ولی برای شرکت در جنبش انقلابی دچار تردیدند، به عمل نمی آید. ترور انقلابی فقط درمورد مأمورین سیستم استثمارگر و کارمندان و نمایندگان دستگاه سرکوبگر، درمورد رهبران و مسئولان عمدۀ نظامی و غیرنظامی ضدانقلاب صورت می پذیرد. این نظریه که سرکوب از حالات آنی کارگزاران سیستم سرمایه داری ناشی نمی گردد، بلکه از قوانین جبری اقتصادی نفس این سیستم نشأت می گیرد، صحیح، ولی نصف حقیقت است.

این سیستم انسان ها را در هم می آمیزد، و آن ها به ارگان های خود بدل می سازد، هم چنان که این انسان ها نیز خود شخصاً عملکردشان در دستگاه سرکوبگر را می پذیرند، و به این ترتیب بدل به دشمنان خلق می گردند. سیستم به توسط این دشمنان پرولتاریا کار و عمل می کند. جهت تخریب این سیستم ارگان های آن را باید از هم جدا و متلاشی ساخت. امکان دیگری برای پیکارجویان انقلابی وجود ندارد. حاکمان ترسی را که از طریق ترور تولید می نمایند، جهت اطاعت و تسلیم پرولتاریا به کارمی گیرند. آیا چه مانعی می تواند برابر این وجود داشته باشد، که سرکوب شدگان نیز جهت رهایی نهایی خویش ترس تولید کرده از طریق ترور در میان دشمنان شان را به کارگیرند؟



۷

آشکارسازی نیروی توده های خلق و چیرگی بر تسلیم گرایی توده ها

برخلاف کودتا، "تروریسم یک اسلوب سریع برای انقلابیون نیست، اسلوبی که خلاصی از زحمت کار سیاسی را امکان پذیر سازد: بر عکس، تروریسم نیاز و شرایط این کار را

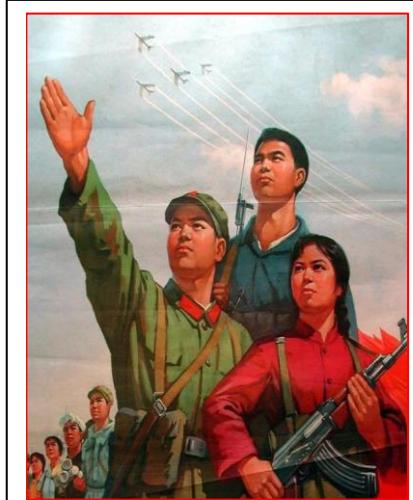
ایجاد می نماید، و بدينو سیله نقطه مبدأ آن می گردد. اگر شورشیان مایل به منفرد و روبیده شدن نباشند، باید به صورت یک سازمان سیاسی پیشاهنگ عمل کنند؛ عملیات پارتیزانی باید به مکتبی در عمل سیاسی تبدیل گردد، کادرهای انقلابی فرهیخته سازد، به تهیه یک برنامه دوره انتقالی مناسب با سطح آگاهی توده ها و تکمیل آن در تناسب با آگاهی در مبارزه و به توسط آن به پردازد.^{۳۸}

تضمين فعالانه منافع و عملیات توده ها توسط گروه های مسلح حائز اهمیت تعیین کننده برای تشکیل و بنای اشکال سازمان سیاسی نوین توده ها می باشد. این اصل مائو از اعتبار کلی برخوردار است: "هر کمونیستی باید این حقیقت را به فهمد: قدرت سیاسی از لوله تفنگ بیرون می آید. اصل ما اینست: حزب فرمانده تفنگ هاست، و هرگز نباید اجازه داده شود تفنگ ها فرمانده حزب گردند. با بر اختیار داشتن تفنگ ها واقعاً می توان سازمان های پارتیزانی /ایجاد کرد. (...) حتی می توان کادر فرهیخت، مدارس دایر نمود، فرهنگ و جنبش های توده ای خلق کرد."

سازمان پرولتاریایی انقلابی پدیدار به این صورت قادر به مض محل ساختن نیروهای سر کوبگر دشمن طبقاتی و نهایه شکست دادن کامل آن به وسیله تفنگ هاست. دشمن همواره به وسیله تفنگ هایش روحیه مبارز پرولتاریا را خرد کرده است. کادر های انقلابی را تقلیل داده، و تضعیف نموده است. انقلابیون بی دفاع پیوسته با رو به رو یی با تفنگ های دشمن شهامت مبارزه را از دست داده اند. در واپسین چالش طبقات تنها تفنگ ها تعیین کننده هستند - تنها تفنگ ها حرف آخر را می زنند.

نیروهای مزدور سرمایه فقط در صورتی از کارگران بیمناک شده، آنان را جدی می گیرند، که کارگران تفنگ در دست داشته باشند. قدرت دشمن محدود است. آن وابسته به وجود کسانی می باشد، که اهرم دستگاه سرکوبگران را به کار می اندازند. ماشین های گشنه کامل و از حیث فنی پیچیده سرمایه در صورت نبود خدمه آن ها به کار نمی آیند.

بورژوازی طی تاریخ در از این طبقاتی از کارگران بیمناک شده، آنان را جوانمردانه رفتار نکرده است. انگلیس در ۱۸۵۷ در مقاله ای درباره جنگ انگلیس - چین به موضوع اظهار تأسف مزو رانه لیبرال ها از اسلوب های مبارزه پارتیزانی پرداخته است. او تأکید کرده، که خلق چین با جنگ پارتیزانی به اسلوبی دست یافته بوده، که در صورت کاربری مؤثر آن پیروزی انگلیس ها غیرممکن می گردیده است. انگلیس نوشته است: "بهترست ما به پذیریم، که این جا موضوع بر سر یک جنگ خلقی است (...) و در یک جنگ خلقی وسا



یل مورد کاربری ملت شورشی را نه می توان با قواعد عموماً پذیرفته شده جنگ منظم و نه برطبق یک قاعدة مجرد ارزیابی کرد."^{۳۹}

در انقلاب یک اصل اساسی وجود دارد: تکامل دادن و حفظ نیروهای خلق، معدهم ساختن نیروهای دشمن. و این در حقیقت راهبرد و راهکار ارتضش سرخ می باشد. از آن جا که دشمن به صورت متشكل و انبوه عمل می کند، آن قادر به یافتن و کوبیدن چریک هانیست. آن گاه که نیروهای مزدور پخش می شوند، و به محلات و مساقن شان بازمی گردند، چریک ها در آن نقاط کمین می گیرند، تا آن ها را به عنوان دشمنان خلق و از سوی خلق به کیفر رسانند. حمله چریک ها حتی المقدور نباید به سربازان عادی دشمن، اما به افسران و مقامات کارگردان باشد. برای آن ها نباید ناحیه امنی، زندگی خصوصی بی دغدغه ای وجود داشته باشد.

تا زمانی که گروه های مسلح خلق "در میان توده ها مانند ماهی در آب شناورند"، دشمنان خلق در این دریای توده ها غرق شدنی هستند. در این جریان خلق نیروی خود را کشف می کند، آن را آگاهانه به کار می برد، و توانایی گستern زنجیرها و سرپیچی از قوانین جامعه استثمارگر را دارد. آیا دولت از کجا قادرست آن ده ها هزار فهرمانی را بیا بد، که آماده باشند تحت این شرائط، این فشار، این ترس و نامعلومی علیه دشمن نامرئی و وحشت زا، برای منافع سرمایه به ستیزند؟

سخن گفتن از نیروی توده ها به خودی خود بسنده نیست. مهم آشکارسازی واقعی آنست: ایجاد شرائطی که توده ها در وضعیت بی دفاعی با تهاجم سرکوبگرانه سرمایه روبه رو نباشند، بلکه عملاً قادر به مجری ساختن قدرت واقعی شان بر ضد دشمن گردند. آن گاه که نیروهای دشمن به قدر کافی منحل گردند، دورنمای خوبی برای این امر خواهد بود، که عملیات هماهنگ توده ها در کارخانه ها و واحدهای مسلح پرولتاریا آخرین مقاومت دشمن را درهم به شکنند، و قدرت خلق را در همه عرصه ها تقویت نمایند.

برطبق این طرح ما به این مسئله بازمی گردیم، که چگونه ارتضش سرخ از صورت گروه های چریکی منفرد به یک سیستم باشمول و هماهنگ از کادرهای مسلح می تواند سازمان دهی شود.

واحد چریکی از هیچ پدید می آید. هر کس می تواند به کار بیاگازد. کسی احتیاجی به چشم انتظار دیگران بودن ندارد. یک بوجین مبارز که حقیقته شروع به کار کند، و تنها با بحث های طول و دراز وقت را ضایع نسازند، اساساً قادر به تغییر صحنه سیا سی، به حرکت درآوردن یک بهمن هستند. در نخستین مرحله مهم اینست که از طریق عملیات مناسب نشان داد، که گروه های مسلح تشکیل پذیرند، و آن ها از استعداد مقاومت



در برابر دستگاه دولت برخوردار می باشند: حملات غافلگیرکننده مسلحانه می تو اند و سیله ای باشد برای تحمیل منافع مشروع به یک سیستم سرکوبگر. کلام کوتاه: وسیله پیکار مسلحانه باید خود را در عمل هویدا سازد.

نادرست است کاربری این وسیله ابتداء پس از اطمینان از " موافقت توده ها "، زیرا این به مفهوم ترک کامل پیکار خواهد بود. کسب " موافقت توده ها " تنها از طریق پیکار قابل حصول است. موضوع بر سر یک جریان آگاه سازی نسبهً پیچیده می باشد، که اصلاً نمی تواند با کاربری یک اصطلاح " توده " تشخیص ناپذیر، مجرد قابل بررسی باشد. در رابطه با مبارزات طبقاتی در جامعه سرمایه داری رشیدیافتہ " توده " یک تحرید واقعی، یک کلیت از لایه های متفاوت کارگران است، که با هم مرتبط و به اشکال گونا گونی در تماس هستند، ولی در اثر وضعیت طبقاتی آنی شان همگی دارای نفع مشترکی می باشند، نفع از میان بردن استثمار و قدرت سرمایه داری، و بر اساس این نفع مشترک اردوگاه ضدسرمایه داری را تشکیل می دهند.

لایه های گوناگون این کلیت به صور چندی از یکدیگر متمایز می گردند، آن ها به صور متفاوتی از قوانین جبری سیستم سرمایه داری رنج می برند، و بنابراین هم چنین در سطوح متفاوت جریان آگاه سازی قرار دارند، و مطابق آن در زمان های متفاوت و تحت شرایط متفاوت قار به درک تضادها در وضعیت و در منافع طبقاتی خویش می باشند. بررسی مشخص جریان آگاه سازی به صورت جزیی از تحلیل طبقاتی، بنا بر این، مقتضی فرق گذاری در لایه های مشخص اصطلاح " توده " است.

باید توجه داشت، که اطاعت گرایی برده وارانه مبین یک " غریزه طبقاتی سالم " نیست، اما آن انعکاسی است از روبنای بورژوازی در اذهان کارگران. بر ضد این انعکاس باید ستیزید. هرگز نباید به آن تسلیم شد.

این درک مبین یک جریان پیچیده و تنافض آلد است. با وجود این که توده ها در نهان آماده کاربری خشونت هستند، و با وجود شدت یافتن مداوم این آمادگی، حمله پیشا هنگ انقلابی به مؤسسات سرمایه تا درجه زیادی با مخالفت کم و بیش خشم آلد قشر عریض پرولتاریا روبه رو می گردد، در حالی که خشونت انحصاری دولت هنگامی که مستقیماً بر ضد کارگران به کار برده می شود، از سوی آنان پذیرفته می شود. این تناقض معلول تجارب به درد آلد پرولتاریا در جریان درازمدت خودهماهنگ سازی با جامعه استثمارگر می باشد.

مهم ترین نتیجه این خودهماهنگ سازی اطاعت از قوانین و قراردادهای اجتماعی است، که مسلمان در خدمت حکومتگران، منافع مالکان است. فرهیختگی در جامعه بورژوازی قادر نیست انگیزه خودروی دفاع از خود در مقابل سرکوب را به طور کامل محو سازد، اما تنها می تواند آن را در یک سمت بی خطر برای حکومتگران منحرف نماید، و تغییر شکل دهد. قوه خشونت سرکوبگران از بین نمی رود، اما فقط در اثر اطاعت نهایه حاصله رام می گردد، و آن پیوسته با تقویت شدن در یک " وضعیت تهاجمی " آمده است تا از نو جهش وارانه در سمت دلخواهش ظاهر گردد. ماهیت عموم

می اطاعت شرط مهم حفظ آنست. اگر چنان چه این اطاعت هدفمندانه، دائماً و از راه نما یش اراده شکستن قوانین حکومتگران، در راستای متحقق ساختن حق برتر سرکوب شد گان ترک شود، نهايةً نیروی مقیدکننده عمومی وضعیت طبیعی از بین می رود. نفی اطاعت، که در بدو امر منفردانه ظاهر می گردد، سریعاً ماهیت "قصور اخلاقی" سزاوار سرزنش از دیدگاه سرمایه داران را از دست می دهد: چنین واکنشی با پیدایش یک اخلاق گروهی خاص، که از اخلاق عمومی منحرف می گردد، هم چنین در ادوار نا آرامی های اجتماعی کاملاً عادی نیز می شود، به آسانی قابل تشخیص است. این اخلاق مایه بیم و هراس حکومتگران می گردد.

ترک عادت به اطاعت از نظام حقوقی بورژوایی پیش شرط مهم انقلابی سازی توده هاست. این یک مسئله بینش نظری نیست. در جنبش اعتراضی ۱۹۶۷/۶۸ در فرانسه ما هیت طبقاتی نظام بورژوایی و ضرورت امحاء خشونت آمیز آن سریعاً از سوی بسیار کسان درک شد. ولی این درک به خودی خود جهت غلبه بر موانع، انعکاسات اطاعت عادی شده بسند نبود. تحقق این امر در وهله نخست ضرورةً منوط بود به تجاوزات مکرر، عامدی و عملی از وضعیت طبیعی. به رغم چندان مشهود نبودن این انعکاس در اقشار پرولتاریایی و عدم ماهیت بی اخلاقی آن چون در روشنفکران خُرد بورژوایی، وجود آن یک واقعیت است. کارگر دشوارتر از روشنفکر قادر به چیرگی بر آن از طریق تأملات نظری می باشد. تنها عمل به مفهوم تجربه‌آنی توانا به منفجر نمودن این فر هنگ شناخت سرنوشت ساز است.

انقلابیون بسیاری همیشه حاضر بوده اند با نقل انبوهی اقوال ثابت کنند، که خشونت انقلابی ابتداء زمانی باید به کار گرفته شود، که ضرورت آن در آگاهی "کارگران" رخنه نماید؛ خاصه این قول از مائو به کرات نقل شده است، که "در صورت عدم بیداری آگاهی توده ها، ما نباید به حمله به پردازیم. این ماجراجویی خواهد بود."^{۴۰}

اعتراضی که بر این پایه به عمل آمده، تحرید متافیزیکی "توده" را در نظر نگرفته، و بی اعتماء بوده است به این که دانشجویان در اثر تغییر ساختار طبقاتی جامعه سرمایه داری رشیدیافتند یک بخش مهم از پیشاهنگ این توده، اردوگاه ضد امپریالیستی را تشکیل می دهند، بخشی که تحت شرائط معینی از طریق عملیات خشونت آمیز قادرست سائر اقشار پرولتاریا را به همراه خود به عصیان انقلابی بر ضد قدرت دولت سوق دهد.

شرکت چندهزار کارگر جوان در پیکار علیه پلیس در جریان قیام مه ۱۹۶۸ مثال کوچکی بر اینست. پس از مبارزات انقلابی کارگران جوان در فرانسه چند هفته بعد، خاصه پسا رویارویی در فلینس صحت این ارزیابی از حیث تاریخی به ثبوت رسیده است.^{۴۱}

دانشجویان خُرد گیر به شمار انبوهی ضرورت خشونت انقلابی را دریافتند. جریان انقلابی تنها در صورتی قابل پیش روی است، که این درک واقعاً عملی گردد!

مراد مائو از آگاهی توده ای در نقل قول فوق الذکر از او آگاهی توده های روستایی و پرولتاریای شهری در چین دوره جنگ داخلی می باشد، یعنی آگاهی طبقات سرکوب شده؛ طبقاتی که هم چنین در آگاهی شان هنوز خود را بر اساس مؤسسات اجتماعی ای مشخص می سازند، که ارگان های سرکوب هستند.

وقتی که مائو در رابطه دیگری آگاهی توده ها در چین را "یک تکه کاغذ براق" می نامد، که بر روی آن می توان قشنگ ترین تصاویر را نقش کرد، مرادش یک آگاهی "با کره" است. مائو خود قشنگ ترین تصاویر را بر روی این "تکه کاغذ براق" نقش کرده است. توده های چین نسبت به جهان بینی علمی مارکسیسم - لینینیسم تأثیر پذیر بوده اند، جهان بینی ای که کاربری واقعی آن در روابط اجتماعی چین آن ها را مجنوب ساخته، و به یک قدرت مادی بدل شده است. مارکس می نویسد: "قدرت مادی باید با قدرت مادی سرنگون شود. ولی تئوری نیز به مجرد فراگرفتن توده ها به یک قدرت مادی بدل می شود، و تئوری زمانی می تواند توده ها را فraigیرد، که رادیکال باشد. اما یک انقلاب رادیکال مستلزم عنصری پاسیو است، یک اساس مادی؛ تئوری فقط می تواند در میان مردمی تحقق یابد، که نیاز آنان را برآورد. کافی نیست تنها اندیشه به واقعیت مایل باشد. واقعیت نیز باید به اندیشه تمایل کند".^{۴۲}

در متروپول ها، بر عکس، تبلیغات ضدانقلابی، فرهیختگی، دانش و هنر طی دهه ها در یکایک جملات آموزشات مارکسیسم دخل و تصرف نموده، آن ها را مبتذل، مسخ، به دروغ آلوده، تحریف، اغلب حتی به تضادشان بدل ساخته اند. آن ها تمام گفتمن های مرکزی در تئوری انقلابی را با ظاهرسازی های منفی مملو ساخته، و آن را برای تبلیغات و تهییج انقلابی بین توده ها غیرقابل استفاده نموده اند، و بالاخره شکست های پیاپی جنبش کارگری در ممالک صنعتی غرب باور توده ها به تئوری مارکسیسم را سست کرده است.

تحت این جریان در میان توده ها آگاهی ای پدید آمده، که هیچ ارتباطی با "تکه کا غذ براق"، با آگاهی توده های چین نداشته؛ آگاهی ای کیفیاً متفاوت: یک آگاهی مصنونیت یافته. می باید راه ها و وسایل تغییر این آگاهی جستار شود. هرگاه موضوع بر سر آگا هی پرولتاریا بوده، بسیار کسان عاده نسخه های کیمیایی برای آن نوشته اند! مسلمان آگاهی کارگران از روابط اقتصادی - اجتماعی تشکیل دهنده اساس سرکوب آنان مهم است، اما کوشیده شده "کار مزدی سرمایه" به صورت مسبب استثمار و سرکوب پرولتا ریا بدون نمایاندن راه چاره ای در عمل توضیح داده شود. نکته اینست که درک ضرورت تغییر شرائط صرفاً یکی از عناصر آگاهی انقلابی است؛ برای بدل گردیدن آن به یک نیروی منفجره تاریخی، بینش در امکان تغییر انقلابی باید افزوده شود.

آشوب پرولتاریای فرانسه در مه ۱۹۶۸، که مارکسیست های انگشت شماری آن را پیش بینی نموده بودند، و هیچ عمل گرایی آن را ممکن نمی پنداشت، دیالکتیک در آگا هی طبقاتی پرولتاریا را که خصمانه است، نمایاند. هنگامی که یک میلیون کارگر و دانشجو در ۱۳ مه ۱۹۶۸ در پاریس سرگرم تظاهرات بودند، و بعد ۱۰ میلیون نفر به

اعتصابات پرداختند؛ پرولتاریایی در یک اروپا رو به وقوع بود، بوند که سرکوب و قعیت را دانشجویان کارگران نداشتند.

بدون نیاز به دوره های

هنگامی که انقلاب کشور نو- سرمایه داری کارگران خود واقف استثمار شده اند. این و احتیاجی به آموختن به کارگران از این واقعیت آموزشی حزب اصلاح



طلب کمونیست فرانسه و بر اساس تجارب خویش در جوامع سرمایه داری آگاه بودند. آن چه کارگران را واداشت تا خود به خود اعتصاب و سنگربندی کنند، این امر بود، که آن ها شاهدان شبانه مبارزات سنگری در ۱۰ مه در محله لاتین (Quartier Latin) بودند. در آن شب دانشجویان قهرمانانه بر ضد حملات تروریستی گارد جنگ داخلی رژیم، ژی. آرس (CRS)، می ستیزیدند. بدینوسیله آنان نه فقط با حرف، اما هم چنین با عملیات شجاعانه رژیم منفور را بی اعتبار ساختند.

"سرکوبی به وسیله پلیس با وحشی گری کاملاً بدوى آغاز گردید؛ دانشجویان فقط قربانیان نبودند، آنان توأمًا مبارزان بودند؛ آنان از خود دفاع می نمودند، و ستوده شدن آنان از طرف مردم با دل سوزی مردم از آنان در آمیخت. در فرانسه بیش از آن که حاکمیت پلیس در کار باشد، ترس از حاکمیت پلیس در کار است. نیروی ساری شجاعت تضعیف کننده آن ترسی است، که حافظ جامعه می باشد."^{۴۳}

تجربه قیام مه ۱۹۶۸ نشان داد، که بر جریان عمل آزادی بخش، توده ها به نظریات و راه حل های سیاسی ای مایل می گردند، که قبلًا با آن ها ضدیت کرده بودند. پیدایش یک پیشاهنگ انقلابی با نیروی خود سوال هایی مقتضی جواب های انقلابی مطرح می سازد. مقاومت انبوه، مستمر و شجاعانه دانشجویان در سنگرهای محله لاتین، که به توسط گزارشات هیجان انگیز رادیو لوکزامبورگ به اطلاع پرولتاریای فرانسه رسانده می شد، رویداد آزاد کننده ای بود که توده ها را از این نکته آگاهاند، که وضعیت سرکوب آن ها تغییرپذیر بود. تمایل مصممانه تغییر وضعیت خویش توده ها را بر آن داشت تا توجه و پذیرایی شان را به نظریات و راهنمایی هایی در عمل معطوف دارند، که بر اساس آن هانقه ریزی تغییرات مطلوب امکان پذیر بود.

با وجود این که ضدانقلاب - خاصه در نتیجه خیانت حزب کمونیست فرانسه - از نوکنترلش را بر جامعه اعمال نمود، شورش در اثر تجربه نیروی خود، همبستگی و نیروی محركه تشکیلات دموکراتیک یک پیروزی بزرگ بود.

اما یک انگیزه مخالف مشهود بود. توده های موقتاً شکست خورده و تقریباً مأیوس دوباره به ضدیت با نظریات انقلابی پرداختند، دوباره خود را با زندگی روزانه تیره پرولتاریایی سازگاری دادند. توده ها به خود تلقین نمودند، که زندگی روزانه با هیجان ناشی از امید مشخص در درازمدت تحمل پذیر خواهد بود. همان گونه که سرکوب زاینده باور غیرحقیقی به اجتناب ناپذیری و تغییرناپذیری آنست، بر تافتن این سرکوب به تو

سط این باور غیرحقیقی به ماهیت مقدرگونه آن نیز آسان تر می‌گردد. امید مشخص به تغییر واقعیت اجتماعی جایش را به انتظارات خیال آلوده درمورد اقبال شخصی می‌سپارد. آیا وقتی که این جریان خودسازگاری توهه‌ها را از نظریه انقلابی دور می‌سازد، پس چگونه می‌توان معقولانه گمان کرد، که تبایخ آن نظریه به تواند عاملی در چیرگی بر تسلیم گرایی باشد؟

۸

انقلاب و جامعه جوان

تأملات بالا مربوط به آن افشاری از پرولتاریا می‌باشد، که انتباط روانی و جذب اجتماعی شان در سیستم عملی شده است. و بحث ما به این دلیل محققانه است، که افشار مورد نظر هنوز نقطه ثقل اجتماعی می‌باشد، که حافظ سیستم سرمایه داری است. بنا بر این مشخص ساختن نیروی انقلابی بالقوه موجود حتی در این افشار دارای اهمیت می‌باشد. مخالفت با تصورات اشتباه آمیز فوق الذکر نیز از این جهت ضرورت داشت، که عمل سیاسی انقلابیونی کم و بیش بر این فرضیه مبنی بوده است، که در آینده نیز سر مایه داری موفق به جذب نسل‌های بعد خواهد گردید؛ مزدبگیر انتباط یافته و جذب شده در آینده نیز نخستین نمونه‌ای خواهد بود، که تبلیغات و تهییج انقلابی به او سمت گیری خواهد کرد.

به طور خلاصه: از آن جا که نظریه انقلابی از دیدگاه سنتی بالغان نشأة می‌گیرد، جوانان صرفاً به صورت طبقه‌ای با یک شکل رفتار خاص زماناً محدود استنباط می‌گردد. به این لحاظ نادیده گرفته می‌شود، که برخلاف گذشته، امروز در شکل تولید سرما به داری تضادی در منازعه نسل‌ها وجود دارد؛ تضادی که علامت سئوال مهمی در برابر جریان انتباط و جذب سنتی قرار می‌دهد، و از آن یک شرط مهم انقلاب اجتماعی تکوین می‌یابد: انحلال پیش رونده جامعه. قدرت نسل مسن در گذشته اساس سنتی و همزمان مادیش را در دانش و تجربه مسن‌ها در حوزه‌های تکنولوژی، فن اجتماعی و علوم داشته است. در نتیجه سرعت تغییرات محدود مداوم در این حوزه‌ها مسن‌ها/مر وز نمایندگان یک دانش کهنه، تجارب قدیمی و شکل رفتار ناکارآمد می‌باشند. مطالبه قدرت، که مبنی بر این عناصرست، تا درجه زیادی غیرمنطقی، بی اساس می‌باشد، و تشکیل یک عنصر گندی اجتماعی را می‌دهد، که در تضاد با جریان انباشت سرمایه معین شده به وسیله اصل رقابت قرار گرفته است. مطالبه مسن‌ها مبنی بر قدرت در چنین وضعیتی هنوز سلاحی برای دفاع از منافع مادی شان در مقابل جوانان می‌باشد، که حاملان دانش کنونی و خصوصیات تکنولوژی مدرن و عمل اجتماعی هستند، خصوصیاتی به مراتب ضرور برای ارزش افزایی سرمایه داری: بنا بر این جوانان به سرعت مسن‌ها بی صلاحیت و نهایه برکنار می‌سازند.

این گرایش بیش تر در اثر فشارات روانی و عصبی افزایش یابنده در نفس جریان تو لید تقویت می گردد. این فشارات استعداد کار مورد درخواست را می فرسایند. این تکامل پیامد درازمدتش را در ساختار اشتغالی می یابد، و ظاهراً فقط از سوی این واقعیت مردود می گردد، که جوانان در چند کشور صنعتی مهم (مثلاً آمریکا و فرانسه) شمار قابل توجهی از ارتش بی کاران را تشکیل می دهند، و علت آن به ویژه اینست، که ضمانت نسبی حمایت قانونی یا حمایت از طرف اتحادیه های صنفی شامل حال طبقه کارگر "پایرجا" در ممالک صنعتی پیش رفته می باشد، نه کارگران جوان. به این مورد سیستم آموزش نامکفی نیز افزوده می شود، که تولید کننده انبوهی کارگر ساده است.

ولیکن این گونه تنظیمات ثانوی مسلم‌آ توانایی به تعویق افکنن تکامل در سمت یک "جامعه جوان" را ندارد، زیرا آن جزء قوانین جبری اقتصادی شکل تولید سرمایه دارد می باشد. این گرایش امروز بر دومین حوزه مهم تولید سرمایه داری مسلط است، یعنی حوزه مصرف، که در آن افزایش برای سیستم حیاتی داد و ستد سرمایه به توسط جوانان ترتیب می یابد؛ آن چه که در کلیشه های رایج آگهی های تجاری برای مصرف کنندگان به بیان درمی آید: "جوان، پرحرارت، تازه، گشاده و غیره".

حاصل ضرور این تکامل تغییر آگاهی خود جوانان است؛ نتیجه ای بازتاب رُل تغییریافته جوانان در جریان اقتصاد اجتماعی، یعنی دفاع تغییریافته آنان تحت سرما یه داری پیش رفته. وجودی از اهمیت انقلابی آگاهی تغییریافته در جریان پیکارها هو یدا گشته است. نتیجه گیری از این جا هنوز بسندۀ نیست، اما یک مورد را می توان با اطمینان تأکید نمود: جوانان یک آگاهی اجتماعی کسب کرده اند، که با "دنیای بالغان"، با انتظارات، برخوردها و نمونه های آنان بی ارتباط است. بُت هایی که جوانان خود را طبق آن ها شکل می دهند، جایی در دنیای بالغان ندارند. بلی، آن ها اغلب در تباین شد ید با دنیای آنانند.

در اثر تضادهای عامل تحت سرمایه داری جوانان اعتبار آگاهی خود را درمی یابند. این آگاهی مقاوم است، و اساس یک نمونه رفتار را تشکیل می دهد، که حتی از جوانی به معنای مستفاد از علم "زمیست شناسی" فراتر می رود. مهم ترین ابزارهای هماهنگ سازی جامعه: خانه کودکی، مدرسه و مسجد یا کلیسا سریعاً در برابر این خودآگاهی سست می شوند و رنگ می بازنند. مکانیسم های جبری دیگر جامعه، که معمولاً فقط در جهت ثبات داده شدن به هماهنگ سازی عملی شده در حوزه ها به کار گرفته می شوند، بیش از بیش با رفتار هماهنگ نشده مواجه می گردند. "آگاهی نو جوانان" صحت بخش اعظم رفتار و برخورد ویژه به زندگی را می نمایاند. در میان جوانان یک ایدئولوژی پدید می آید: دفاع از خود در برابر هماهنگی ای که بر توده ها چیره شده است.

در یک جامعه طبقاتی این ایدئولوژی ضرورةً دارای ماهیت طبقاتی است. از آن جا که این ایدئولوژی بیان منافع هستی شناختی جوانان در مخاصمت با مطالبه داد و ستد

سرمایه داری مبنی بر رفتار بخصوصی است، از حیث گرایش ضدسرمایه داری و انقلابی می باشد. آن توأم است با تمایل و اراده به بی پرواپی، حتی تا حد زیاد به اعمال خشونت، که نمونه جوانان است، و در وهله نخست بر اینجا باید امکان اعمال خشونت انقلابی را جست و جو کرد و یافت. آندره گلوکسمان (André Glucksmann) (۱۹۳۷-۲۰۱۵) درباره تجارب قیام مه ۱۹۶۸ در فرانسه می نویسد: "همه جا جوانان تا درجه زیادی تصمیم گیران اند: در کارخانه ها، هرگاه موضوع بر سر سازمان دهی اعتصاب و اشغال و زد و خورد باشی. ارس باشد، در دانشگاه ها، در خیابان ها، در مؤسسات عالی، این در مورد مهندسین جوان و کادرهای فنی نیز صدق می کند، که بی آن که هرگز قبلاً در اعتصابی شرکت کرده بوده باشند، داخل جنبش گردیده اند."^{۴۶} هم چنین آندره گورز (André Gorz) (۱۹۲۳-۲۰۰۷) متوجه کیفیت تازه منازعه نسل جوان علیه نسل مسن گردیده است: "ریشه ای شدن جوانان پایین تر از ۲۵ سال یک پدیده جهان شمول و برخوردار از محتوی مشابه در کلیه ممالک سرمایه داری پیش رفته می باشد. واضح است، که جنبش ماه مه مربوط به امری اساسی و مهم می گردد. (...) به نظر من درک ریشه ای شدن آن هاتنها به این صورت ممکن است، که تکامل شدید در ۱۰ سال اخیر در سطوح تکنولوژیک، علمی و سیاسی را در نظر گرفت. (...) تسريع تکامل زمینه های علمی، تکنولوژیک و فرهنگی از جمله دارای این پیامد بوده است، که خرد سالان و جوانان بیش از بیش از حیث شکل زندگی از والدین متمایز گردیده اند؛ وانگهی آنان مطلع تر هستند، تحصیل متفاوتی می بینند و آینده دیگری دارند. آن چه اکنون برای جوانان یک امر مسلم است و برای زمان دراز در زندگی فعلی و آتی شان برجسته خواهد بود) اسلوب های آموزش در زمینه های ریاضی و زبانی، منافع مصرفی، ماهیت فنی دستگاهی که روزانه با آن اشتغال دارند یا عرصه تولیدات ایدئولوژیک و صنعت فرهنگ)، در نظر مسن ها کتابی مهر و موم شده است. (...) این مستقیماً منجر به تزل قدرت والدین می گردد، و تجاربی که به صورت "خرد زندگی" جلوه می کنند، از ار زش می افتدند. همین عوامل مشخصه ویژه قیام جوانان را بدان می بخشن. (...) از دست رفتن قدرت عینی نسل مسن رد هر نوع قدرتی را که به ادعا مبنی بر تجربه دست به دست شده و سپرده شده است، مجاز می سازد؛ آن به یک رفتار اعتراضی به قدرت والدین، آموزگاران، مؤسسات و غیره تبدیل گشته است."^{۴۷} گلوکسمان بر اینست، که "پیکار داشتگیان فراگیرنده کل عصیان نیروهای مولده مدرن بر ضد روابط تولید بورژواپی و بیان عمومی آن هاست".^{۴۸}

به عقیده مارکس تضاد مخاصمت آمیز شکل تولید سرمایه داری بین تولید اجتماعی و مالکیت خصوصی تنها یک شکل ویژه، تاریخی ظاهر گشتن تضاد بین کار مُرده، عیزیت یافته، انباشته شده و کار آنی، زنده می باشد، تضادی که از نظام اجتماعی سرمایه داری فراتر می رود.^{۴۹}

عنصر محركه عبارتست از کار زنده، نیروهای مولده زند، که در عمل انقلابی روابط تولید را، که "بی اهمیت می شوند"، منفجر می کنند. پرولتاریا نیروی مولده انقلابی

بی است. " بین جمیع ابزار تولید، طبقه انقلابی خود بزرگ ترین نیروی مولده می باشد."^{۴۸}

در بطن این نیروی مولده در سیر تاریخ تغییرات ساختاری روی می دهد، که تضاد بین نیروهای مولده و روابط تولید را مجبور از تغییر ماهیت نموده، تضاد را حدت می بخشد. جنبش کارگری سیاسی در هر زمانی پی رو تغییرات ساختاری بوده، و قشر مسلط طبقه کارگر در سیستم اقتصاد اجتماعی پیوسته تا درجه زیاد ماهیت سیاسی این جنبش را مشخص ساخته است.

در آغاز تکامل سرمایه داری با تولید ساده کالایی طبقه کارگر دستمزدی به وسیله کارگران مزدور نمایندگی می گردیده، که از ورودشان به صنف استادان و بدینوسیله یک هستی مستقلانه به صورت مولدهن کالا مانع به عمل می آمده است. آنان خود را در برابر صنف استادان در صنف کارگران مزدور به صورت یک گفتمان سیاسی در جنبش کارگری سازمان دادند. با ضعف تدریجی تولید کالایی صنعت دستی تولید کالای نساجی تکامل یافت، و بدینوسیله یک نوع کار نو پدیدار شد، که به عنصر تعیین کننده در طبقه کارگر بدل گردید. علی رغم این که کارگران مزدور صنعت دستی در جوار کارگران نساجی به موجودیت شان ادامه دادند، اکنون کارگران نساجی و نه اعضاء صنف ماهیت جنبش کارگری سیاسی را مشخص ساختند (یورش ماشین). با پیاده شدن سیستم کارخانه، ساختار طبقه کارگر برای بار دیگر دچار تغییر گردید. کارگران صنعت در دوره پیشین سرمایه داری به پیش آمدند، و جنبش کارگری ای پدید کردند، که از آن به بعد در صحنه مسلط گشت.

در سایه کار دستی در صنعت زل " کارگران معنوی" تکامل یافت، که از رهگذر سومین انقلاب صنعتی به پیکر کلیدی در تکامل آتی نیروهای مولده بدل گردیدند. در این گرایش " کار آتی و کمیت آن به صورت اصل تعیین کننده تولید محومی شود (...)" و هم از حیث کمی تا حد یک رابطه بی اهمیت افت می کند، و هم از حیث کیفی به یک امر مسلمًا لازم ولی ثانوی نسبت به کار علمی عادی، کاربری تکنولوژیک علوم طبیعی، هم چنین نسبت به نیروی مولده عادی، که به نوبه خود وابسته به سازمان اجتماعی مجموعه تولید است، تبدیل می گردد.^{۴۹}

این تغییر مکرر ساختار جنبش کارگری به دلایل ذکر شده ضرورةً توأم بوده است با جا به جایی نیرو به نفع بخش جوانان طبقه کارگر. دانشجویان هم جوانان و هم کارگران معنوی آینده را دربرمی گیرند. در این جاست که باید علت نفوذ تعیین کننده آنان در جنبش کارگری انقلابی احیاء شده جسته شود. کارگران صنعت دستی از نظر گرایش بقایای یک لایه را تشکیل داده اند، که گام به گام انسجام پیشا سازمانی شان را، که حاصل تشکیل ارتش کارگران تحت امر مرکزیت یافته کارفرما بوده، و نیروی سیاسی مؤثر پرولتاریای صنعتی را تشکیل می داده، از دست داده اند.

یک گفتمان برای این تکامل ناگزیر " مستحیل شدن" کار دستی - مشغول در صنعت - در خود سازمان های کارگری سیاسی بوده است.^{۵۰}

تغییرات ساختاری در نیروهای مولده طبقه کارگر تناظرات عدیده قبلًا کم اهمیت تر را در نقطه کانونی مبارزه طبقاتی داخل ساخته است. جوانان به یک مورد مثبت، هادی در جریان اجتماعی تبدیل گشته اند، "اما جامعه بورژوازی این را به شکل منفی، مستثنی کردن آنان مشخص می سازد. جوانان با وجود منزل داشتن در جامعه در آن به سرنمی برند، آنان به استثمار آن درمی آیند، بی آن که "جزء آن باشند". اقتصاد سرمایه داری و اداره دولتی مرزهایی تعیین می نمایند، که جوابگوی نیازهای ویژه و تغییرپذیر آن ها باشند، و در نتیجه آن منازعه گاه بزرگ تر و گاه کوچک تر می گردد."^۱

به علت رُل تغییریافته جوانان یورش آنان به این مرزها، که تعلق به دوره ای رفته دارند، دارای وزن کاملاً دیگری و حائز اهمیت انقلابی می باشد، زیرا مقاومت روابط تو لید مزاحم در برابر نیروهای مولده تکامل یافته بر حسب تقدم و تأخیر انساط شان ضرور حذف این روابط تولید را در عرصه عمل جوانان لازم می سازد. یک جنبه بخشی بحران در سیستم سرمایه داری عاری بودن آشکار آن از استعداد هماهنگ سازی سیستم آموزش با مطالبات تکنولوژی مدرن می باشد. دقیقاً در همینجا می توان به روشنی کارکرد بازدارنده روابط تولید کهنه را مشاهده نمود.

یک شرط ضرور حاکمیت سرمایه این بوده است، که تحصیل امتیازی برای یک اقلیت باشد، که به صورت لایه ای مرتبط با طبقه مالکیت دار بوده، ولیکن تدریجاً نیاز به شدت رو به افزایش به کار روشنفکری به صورت یک ضرورت طبیعی کاهش دهنده امتیاز تحصیل گردیده است.

از این بحث نتیجه گیری می شود، که جوانان عموماً و روشنفکران خصوصاً با حدت یابی سریع تضادها مواجه هستند، و می توان انتظار داشت، که آنان حتی در آینده متعهدانه در مبارزه ضدسرمایه داری شرکت جویند. پیش‌آهنگ انقلابی باید داخل این تکامل گردد.

۹

ایجاد سازمان انقلابی پرولتاریایی در جریان پیکار مسلحه

تئوری انقلابی تنها به شرطی قادر به جذب توده هاست، که انقلابیون به آن ها امکانات قابل فهم تغییر مشخص انقلابی زندگی روزانه مطابق با نیازها را ارائه دهند. بسیاری از انقلابیون زمان درازی بر این باور خطاب بوده اند، که تغییرات انقلابی بلاستثناء ابتداء با حل مسئله قدرت امکان پذیر می گردد، و تصرف قدرت از سوی پرولتاریا به صورت یک رویداد کم و بیش محدود درک شده، نه به صورت یک جریان درازمدت بخاست ثابت و بخاست جهش وارانه.

ولیکن خلق های انقلابی پیروزمند در ممالک نیروی شان را از تغییرات انقلابی ای کسب کرده اند، که در جریان جنگ درازمدت صورت پذیرفته اند، یعنی تحقق شان پیشا حل نهایی مسئله قدرت ممکن گشته است. غیر منطقی است ضدیت با بررسی این نکته که توده ها در ممالک صنعتی سرمایه داری پیشا "تصرف قدرت" قادر به صورت دادن چه نوع تغییرات ساختاری انقلابی هستند، با در نظر داشت این که در چین، هندو چین و کوبا / اصلاحات انقلابی در جریان جنگ خلقی همیشه فقط در مناطق آزاد شده به عمل آمده اند.

نمونه ای انقلابی عملی یگانه راه انقلابی سازی توده هاست، و آن شامل امکان تاریخی تحقق بخشیدن به سوسیالیسم می باشد، به این مفهوم که "تصرف قدرت پایان جریانی است، که اولین پیش شرط آن پیکار یک اقلیت انقلابی کننده، و دومین پیش شرط آن ایجاد یک اکثریت از طریق پیکار می باشند."^{۵۲}

انقلاب چین چنین راهی را پیموده است. در این جا تضاد بین سازمان پیشاهنگ و خلق الساعگی توده ها از طریق وحدت تشکل سازمان و شرکت مستقیم توده ها در پیکار انقلابی رهبری شده به وسیله سازمان پیشاهنگ حل شده است. پذیرش ضرورت "شنا کردن در میان توده ها مانند ماهی در آب" از طرف انقلابیون عامل آمیزش سیاسی و سازمانی پیشاهنگ توده ها به صورت یک واحد دیالکتیکی بوده، و این تشکیل یک کیفیت تاریخی نوین را داده است. این واقعیت که توده ها، حتی اگر اعضاء حزب و جزء ارتش سرخ نبوده اند، در بدو جریان انقلابی درازمدت به امر بنای سازمان انقلابی به شکل یک عنصر فعال متکی به ابتکار خود) جمع آوری داوطلبان برای ارتش سرخ، ترتیب نیروهای دفاعی و منطقه ای، نهایه سازمان دهی مستقلانه و انجام عملیات پارتیزانی، آموزش ارگان های محلی قدرت در راستای اجرای اصلاحات ارضی و غیره) جذب شده، نواماً داخل پیکارهای انقلابی گردیده اند، موجد یک انقلاب از نوع نوینی بوده، که می تواند روشنگر نیروی مقاومت و تداوم اخلاقی، سیاسی و نظامی جنبش در چین باشد.

آیا رویدادها در مه ۱۹۶۸ در فرانسه نشان نداده اند، که تضاد بین سازمان و خلق الساعگی مسئله مرکزی در انقلاب است؟ بحث ها درباره این مسئله، که پسا رویدادهای ۱۹۶۸ موضوعیت تازه ای یافت، واضح ساخت، که به نظر نمی رسد حل تضادها صرفاً با پذیرش این یا آن نقطه نظر ممکن باشد؛ اما آن تنها از طریق پیکار انقلابی امکان پذیرست. لوکزامبورگ مدت ها پیشا انقلاب چین بیان داشته بود: "این یک استنباط کاملاً خوبه خودی، غیر دیالکتیکی است، که سازمان های قوی همواره باید پیشا پیکار ایجاد گردند. سازمان، بر عکس، خود نیز توأم با روشنگری طبقاتی در پیکار تولد می یابد."^{۵۳}

بنابراین بیدارسازی آگاهی انقلابی توده ها مقتضی به عمل آوردن حمله است؛ حمله ای که به طور اجتناب ناپنیر با مقاومتی روبه رو خواهد گشت، که آگاهی تقابلی

به مقصود حفظ هماهنگی و تعادل روحی به زحمت برقرار شده در وضعیت سرکوب عملی سازد.

مسئله قدیمی وضعیت انقلابی به صورت تنگاتنگ با مسئله تضاد بین سازمان و خلق الساعگی مرتبط و حائز اهمیت تعیین کننده می باشد. تاریخ جنبش کارگری - به ویژه جنبش کارگری آلمان - مملو از پرخاش ها و نزاع های فی مابین "رهبران" بر سر این مسئله است. از این نظر لذین یکی از استثنایات به شمار می رود. در زمان او همه با این مسئله به ظاهر معماً میز کلنگار می رفتند، که نمی توان معیارهای علمی برای زمان "شروع" انقلاب تعیین نمود. فرمول لذین، که "انقلاب رسیده است، آن زمان که طبقات حاکمه بیش از آن نمی توانند و طبقات تحتانی بیش از آن نمی خواهند"، مسئله را تنها در سطح ادبی عوض کرده، ولی آن را حل نکرده است.

مسئله نقاط زمانی مختلف تنها با تکامل انقلاب از جنگ پارتیزانی به قیام توده ای پدید نمی آید. " واحد پارتیزانی از هیچ به وجود می آید. آن از کوچک به بزرگ تکامل می یابد." ارتش پارتیزانی در هر زمانی با کلیه نیروهای در اختیارش می رزمد، و آن نیروها را در جریان پیکار به واحدهای بزرگ تر تبدیل می سازد.

در انتظار وضعیت انقلابی ماندن و به هنگام پیدایش آن مردد بودن، بر اساس تجرب از جنگ های خلقی به یک دوره مُرده، نبالغ تاریخ انقلاب متعلق است.

بسیار بوده اند "مارکسیست ها" ^{ای} که با به پیش کشیدن نقل قول ها از مارکس در صدد برآمده اند " ثابت کنند" ، که این راه " ماجراجویی خالص" ، " بلانکیسم" ، " کو پیسم" ، " آثارشیسم" است. "بیچاره مارکس و بیچاره انگلس، چقدر اقوال از آثارشان که مورد سوء استفاده قرار نگرفته است!

۱۰

چیرگی بر ترس از فاشیسم برای محو ریشه های آن

در بعضی دوائر " چپ" مخالفتی از نوع دیگر نیز وجود داشته است: حدت یافتن مبارزة طبقاتی از پایین از طریق اقلیت جنگجو تسریع کننده گرایش فاشیستی سازی، مشوق طبقه حاکمه به کوئتای فاشیستی و بهانه بسنده این است؛ بدینوسیله قانونیت کار تبلیغاتی و سازمانی در میان توده ها، هم چنین امر بسیج آن ها به مخاطره می افتد. اما کسانی که به این شیوه بحث می کنند، شرائط مبارزة طبقاتی را زیر و رو می سازند. دموکراسی بورژوا ای - پارلمان تاریستی، دولت حقوقی لیبرال نتایج انقلابات ضد فئodalی، بورژوا - دموکراتیک هستند. قبل از همه فراکسیون های بورژوا ای سرمایه رقابتی از این انقلابات به خوبی بهره مند گشته اند. با تکامل تولید صنعتی آن ها با

حریف مخاصمی در وجود پرولتاریای کارخانه‌های شهری مواجه شده‌اند، که مبارزات اقتصادی و سیاسی‌ش در مرحله اول به هدف سلب ماهیت امتیازات طبقاتی از آزادی‌های بورژوازی و تعمیم آن‌ها به عمل آمده‌اند.

ماهیت فریبنده اصول برابری و آزادی بورژوازی مشروط به اقتصاد اجتماعی برای پرولتاریا در بدو مبارزه طبقاتی سازمان یافته‌اش هنوز برملاء نگشته بود؛ آن کسب تجارب از این مبارزه را اقتضاء می‌نموده است.

تضاد اصلی در مبارزات طبقاتی این دوره آن بوده، که منافع پرولتاریا از لحاظ گرایش سازش با سرمایه را رد می‌کرده - استثمار و سرکوب ابتداء با حذف قدرت انسان‌ها بر انسان‌ها، یعنی حذف نفس روابط سرمایه داری غلبه پذیرند -، در حالی که سرمایه مسلم‌آمیل به برقراری سازش بوده است. مبارزات طبقاتی لذا به ترتیباتی منتهی گردیده‌اند، که کارگران را از حقوق رسمی و بهسازی‌های اجتماعی برخوردار ساخته‌اند، بدون آن که تغییری در اساس اقتصادی و سیاسی سرمایه به عمل آورند.

زمانی که موضوع مربوط به احتراز از ضربات سازمان یافته پرولتاریا و اعمال کنترل بر جریان انقلابی باشد، سرمایه می‌تواند تا جایی عقب نشینی کند، که داد و ستد غیرممکن گردد، و در برابر قدرت آن علامت سؤال گذارده شود. هر اندازه شکل تو لید سرمایه داری پیچیده‌تر باشد، سرمایه می‌تواند حتی با آزادی‌های رسمی افزون تری موافق نماید. "تحت تکامل مستمر تولید سرمایه داری یک طبقه کارگر تکوین می‌یابد، که در اثر فرهیختگی، سنت و عادت، مطالبه این شکل تولید را به صورت قوانین مسلم می‌پذیرد. سازمان دهی جریان تولید سرمایه داری تکامل یافته هر نوع مقاومنتی را خرد می‌کند. از دیاد نسبی مستمر جمیعت قانون رساندن و تقاضای کار و بدینو سیله مزد کار را در سطحی نگاه می‌دارد، که جوابگوی نیازهای داد و ستد سرمایه باشد، اجبار ساكت روابط سرمایه داری سلطه سرمایه داران را بر کارگران استوار می‌کند. قدرت غیراقتصادی، مستقیم مسلم‌آمکاکان مجری می‌گردد، ولی فقط استثنائی. معمولاً ممکن است کارگر را به "قوانين طبیعی تولید" وابسته گرداند، به این مفهوم که وابستگی او به سرمایه را، که از نفس شرائط تولید منشاً می‌گیرد، از سوی این‌ها تضمین و انگیخته کرد."^۵

هم چنین ضمن تسهیم ارزش اضافه اجتماعی سرمایه داران آزادی قابل توجهی در مذکرات در اختیار دارند، که می‌توانند آن را برای تمدید "دوره قانونی" حاکمیت شان، رژیم پارلمانتاریستی و موجودیت شان به طور کلی به کار بزنند. هر پیمان پرولتاریا با سرمایه - حداقل موقتاً - به قیمت پذیرش مقررات بازی جامعه سرمایه داری تمام می‌شود. پرولتاریا ابتداء تدریجاً با حدود سیستم و امکانات سازش آن آشنا می‌گردد. در این منطقه حدود، مقاومت سرمایه تحکیم می‌گردد. مبارزه طبقاتی حدت می‌گیرد، و ما هیت آشتی ناپذیر می‌یابد.

براندازی استوار دولت حقوقی بورژوازی و دموکراسی پارلمانتاریستی به وسیله سرمایه داران در سده بیستم (در ایتالیا، اسپانیا، آلمان، اتریش، یونان و غیره) اثبات

اینست، که سرمایه ابیی از خیانت به هیچ سازش و قرار اجتماعی و توسل به اشکال مستقیماً خشونت آمیز اعمال قدرت، در موقع بخطر افتادن موجودیتش به مثابه طبقه ندارد. در خور توجه است: حفظ اشکال مخفی سلطه طبقاتی تا طولانی ترین زمان ممکن به نفع سرمایه می باشد، زیرا بدينو سیله نیروی پرولتاریا بسیار بیشتر می تواند کانالیزه شود، جزء سیستم سرمایه داری درآید، و از طریق اصلاحات سیستم نگهدار منحرف شود، تا به وسیله یک دیکتاتوری فاشیستی، که ضرورةً موجد فشار متقابل می گردد، آگاهی از تضاد سازش ناپذیر طبقاتی را شدیداً افزایش می دهد، و ذخایر قدرت سیستم را تهی می سازد. دیکتاتوری تروریستی - که در هر حال نهایه اجتناب ناپذیر می باشد - با توجه به منافع خود سرمایه ناخواستنی است؛ آن صرفاً یک "ترمز اضطراری" می باشد. آن همیشه مبین حدّت یافتن مبارزة طبقاتی از پایین است، و این حدّت با تلاش های وحشیانه سرمایه در جهت حفظ قدرت مشخص می گردد.

فاشیسم یک طاعون است، و لزوم ترس توده از فاشیسم جزء لاینفک قدرت سرمایه داری می باشد. پرولتاریا نباید از فاشیسم به هراسد، بر عکس باید بر ضد آن به ستیزد. کاملاً نادرست است اجتناب از حدّت دادن به مبارزة طبقاتی به علت ترس از فاشیسم؛ زیرا این به مفهوم آنست، که بدون پیکار میدان نبرد را در اختیار سرمایه داری گذارد، و حاکمیت آن را تا زمانی تضمین نمود، که آن از طریق تضادهایش بشریت را به دامان یک فاجعه منتهی شونده به برابریت پرتاب سازد. چنین مشی ای خودکشی از ترس مرگ است.

چپی ها در اروپا با وجود تجربه عینی فاشیسم و جنایات آن اشتباه گذشته را تکرار نموده اند. "اصلاح طلبان و نو- اصلاح طلبان با پرهیز از پیوستن به جریان [پیکار] (...)" خود را محکوم ساخته اند تا هر نوع عمل انقلابی را به صورت "تحریک" تضعیف کننده توده و "تقویت کننده ارتجاج" استنباط نمایند. این نخستین نمونه فرمول سوسیال دموکراتی آلمان در سال های ۱۹۱۹، ۱۹۲۰، ۱۹۲۳ و از ۱۹۳۰ تا ۱۹۳۳ بوده است. این اشتباه "چپی های ماجراجو، آثارشیست ها، کوتاگرایان، اسپارتاکیست ها، بلشویک ها" بوده است. (...) در ۱۹۱۹ [فیلیپ] شیدمان (Scheidemann) [Philip] ۱۹۳۹- ۱۸۶۵ می نالید، که بورژوازی از آن جهت به اکثریت در مجمع قانون گذاری جمهوری ویمار (Weimar) دست یافت، که "عملیات خشونت آمیز" آن ها [چپی های ماجراجو و ...] مردم را هراسانده بود". این اشتباه کمونیست ها بود، که نازیست ها قدرت گرفتند، زیرا در اثر تهدید انقلاب طبقه متوسط به جانب ضدانقلاب سوق داده شد. و این از ۱۹۳۰ تا ۱۹۳۳ تکرار گشت.^{۵۶}

اما نه فقط این. آن هایی که آن زمان محرکان خوانده می شدند: احزاب کمونیستی، که در ۱۹۳۳ پرولتاریای آلمان را در برابر فاشیسم بی دفاع گذاشتند، با این پندار که فاشیسم تا سه ماه تسلیم، و راه را بر انقلاب سوسیالیستی هموار خواهد ساخت، همین "کمونیست ها" بعد به کسانی خیانت ورزیدند، که در مه ۱۹۶۸ قوی ترین و زنده ترین امید یک انقلاب سوسیالیستی را زادند.

ارگان مرکزی حزب کمونیست فرانسه، L'Humanité (اومنیت)، در ۱۹۶۸/۶۹ با اشاره روشن به احساسات ملی گرایانه دانیل کوهن بندیت (Daniel Cohn - Bendit) (۱۹۴۵-۱۹۷) را یک "آنارشیست آلمانی" خواند، و ارتجاع کینه توزانه داد کشید: کوهن بندیت را به داشائو (Dachau) روانه کنید! یوجین سگوی (Eugène Séguin) (۱۸۹۰-۱۹۸۵) کارزار بدنام سازی "عناصر بلوا و محركان" را به راه انداخت. هنگامی که کارگران و دانشجویان مشترکاً و بخشاً با اقبال از کارخانه‌های رنو اشغال شده از سوی اعتصابیون در فلینس در برابر ئی.آر.اس دفاع نمودند، اومنیت در مقاله‌ای زیر عنوان "گروه‌های گیسمار (Geismar) سازمان دهان تحریک بر ضد انقلابیون رنو" نوشت: "فرماندهی های گیسمار تشکیل یافته به شکل نظامی اکنون سرگرم تحریکات بر ضد جنبش کارگری هستند. آن‌ها آب به آسیاب گلیست‌ها می‌ریزند، آن‌ها خود را به همدستان رؤسای رنو و حاکمان تبدیل می‌سازند، آن‌ها با کارفرمایان صنایع فلزکاری متعدد می‌گردند." اداره ژی.تی.ژنرال دو گل را سرزنش می‌کرد، که "او ذکر اسمی مسببن حقیقی ناآرامی‌ها و تحریکات را فراموش کرده است. مسببنی که دولت به توطئه‌های شان - هم چنین توطئه‌ها بر ضد ازسر گرفته شدن کار - با تمایل بی‌نظیری می‌نگرد."

مارکس می‌نویسد: "پیش رفت انقلابی راه خود را با تشکیل شدن یک ضدانقلاب متعدد و قدرتمند هموار می‌سازد، که همزمان با مجبور کردن دشمن به کاربری وسایل پیوسته افراطی تر در دفاع از خود، به بهسازی مستمر وسایل قدرتمند حمله می‌پردازد."^{۵۷} در اینجا مارکس از حمله سخن می‌گوید. او به ما می‌آموزد، که پیش رفت انقلابی به طور اجتناب ناپذیر ضدانقلاب را تشکیل می‌دهد.

بسیج توده‌ها در راستای عمل ضدسرمایه داری بدون ایجاد همزمان شرائط مقاومت نظامی در برابر فاشیسم به منزله فرستادن سربازان خود به جنگ بدون تفنگ است: این ماجراجویی، جنایتی بخشش ناپذیر در حق طبقه کارگر می‌باشد. از چگونگی پیش گیری از فاشیسم سخن مگو: فاشیسم قابل پیش گیری نیست، اما بر آن می‌توان چیره شد. در اندیشه چگونگی نابودساختن قطعی آن باش، و بر طبق این اندیشه عمل کن!

روشنگری‌ها و پانوشت‌ها

^۱"مسائل استراتژی در جنگ انقلابی چین" (۱۹۳۶)، مانوتسه دون، منتخب آثار، ج ۱، چ ۱، ص ۲۹۴ (پکن، اداره نشریات زبانهای خارجی، ۱۹۶۹).

^۲"مسئله اساسی هر انقلاب موضوع قدرت حاکمه در کشور است. بدون توضیح این مسئله نمیتوان از هیچگونه شرکت آگاهانه در انقلاب و بطریق اولی از رهبری بر آن صحبت کرد." (ولادیمیر ایلیچ لنین (نام واقعی: اولیاشف) (Vladimir Ilitj Lenin) (۱۸۷۰-۱۹۲۴)): "درباره قدرت دوگانه" (در پراودا، ۲۸، ۹ آوریل ۱۹۱۷)، لنین، آثار منتخبه در دو جلد، ج ۲ (قسمت اول)، ص ۱۵ (مسکو، اداره نشریات بزبانهای خارجی، ۱۹۵۳).

^۳"مسائل جنگ و استراتژی" (۱۹۳۸)، مانوتسه دون، ...، چ ۲، ج ۲، ص ۳۲۵ (۱۹۷۵).

تز اسلسی مانو در این مقاله آنست، که تصرف مسلحانه قدرت وظیفه مرکزی انقلاب سوسیالیستی می باشد. در این رابطه او مؤکداً به این نکته عطف توجه می دهد، که این وظیفه هم چنین درمورد ممالک صنعتی غربی صدق دارد، ولی با این استثناء که قیام و پیکار مسلحانه را "تا زمانیکه بورژوازی واقعاً ناتوان نگردد، تا زمانیکه اکثریت عظیم پرولتاریا برای اقدام به قیام مسلح و جنگ مصمم نشود"(همان، ص ۳۲۶)

جهت درک درست این قول مانو توجه باید داشت که منظور او اینست، که جنگ داخلی در ۱۹۳۸ می باشد به وسیله احزاب کمونیست در متروپل ها صورت گیرد. او دربرابر اپورتونیست های راست در حزب کمونیست چین از قرار داده شدن موضوع جنگ آزادی بخش درازمدت خلق چین علیه امپریالیست ها و اربابان فنودال و بورژوازی کمپارادر در چین در دستور کار دفاع می نمود.

مبدأ دگماتیسین های چینی - همانند منشیوک های روسي اسلام شان - این تز بود، که انقلاب پرولتاریایی نتیجه روابط تولید سرمایه داری کاملاً رشد کرده است، و لذا می تواند نقطه آغازش را در متروپل ها داشته، تنها به این شکل موفق باشد. به عقیده آن ها انقلاب در شرایط اجتماعی - اقتصادی چین درنهایت می توانست یک انقلاب بورژوازی باشد، و بورژوازی ملی طبیعه رهبریش را به دست گیرد، چرا که پرولتاریا قادر به این کار نیست، و بنابراین نقش رهبری در چین به گومیندان (Kuomintang) محول می گردید، و پرولتاریا تنها عملکرد کمکی می داشت. انقلاب سوسیالیستی چهانی می باید تا بروز عملیات پرولتاریا در متروپل ها به تعویق افتاد.

این واقعیت که پرولتاریا در ممالک صنعتی هنوز به اسلحه متول نگردیده بود، به نظر می رسد دلیل این بوده باشد که وضعیت در متروپل ها هنوز انقلابی نبوده است.

مانو در مقابل دگماتیسین ها در دفاع از نقطه نظرش ماهیت ویژه انقلاب پرولتاریایی در چین را مطرح ساخته، دلیل احزاب کمونیست برای احترام از پیکار مسلحانه در متروپل ها، اما ناگزیری بلاشرط حزب کمونیست چین برای پیش بردن چنین پیکاری در چین را توضیح می داد.

در این مجادله مانو با دگماتیسین ها برای مانو موضوع تردید در درستی موضوع " احزاب کمونیست پیش رو" در متروپل ها نمی توانست مطرح باشد، و نه حتی ضرورتی داشت که او در این مسئله به صورت بذعناد میباشد. کافی بود او فقط به تشریح خط احزاب کمونیستی برطبق برنامه مارکسیست - لنینیستی به پردازد، و آن را به صورت نتیجه شرایط مختلف توضیح دهد. تز صحیح او، این که تنها جنگی که پرولتاریا در متروپل ها بدان نیازمند است،

جنگ داخلی می باشد، و خود را برای آن آماده نیز می سازد، به این شکل مجرد می ماند. مانو منظورش را از " ناتوانی واقعی بورژوازی" دقیقاً روشن نساخته است. آیا بحران عمومی سرمایه داری موج جنگ جهانی با چند میلیون کشته، آیا بحران های اقتصادی عمیق و جهانگیر در دهه های ۲۰ و ۳۰ سده سابق با چند میلیون بی کار و فلاکت بزرگ ترده ها، تورم مفرط در ۱۹۲۳ در آلمان با هزاران مُرده از گرسنگی میبن ناتوانی واقعی بورژوازی نبوده اند؟ تنها در یک مورد بورژوازی در آن سال ها قصور ننموده و آن این که موفق شده پرولتاریا را در متروپل ها منحرف، متفرق و فاسد سازد. این توفیق نجات بخش بورژوازی از روبه رویی با انقلاب بوده است.

ولیکن ناتوانی بورژوازی را نمی توان جدا از ناتوانی احزاب کمونیست درنظر گرفت. نمی توان این واقعیت را نادیده انگاشت که باوجود ناتوانی های مکرر سیستم های سرمایه داری (در هیئت بی کاری انبوه، تورم تصاعدی با فلاکت سخت ترده ها، جنگ با تخریبات وحشت ناک و ضایعات عظیم انسانی و قحطی عمومی)، جنگ داخلی در متروپل ها درنگرفته، پرولتاریا در این ممالک بعداً نیز کم تر از قبل برای یک قیام مسلحانه و جنگ داخلی آمده گشته است.

مانو به تحلیل این نکته نپرداخته که چرا با حمله مسلحانه فاشیست ها به سازمان های پرولتاریا مقابله به مثل نگر دیده شده است. در ۱۹۳۸، یعنی به دنبال پیروزی فاشیسم در ایتالیا، آلمان، اسپانیا، ژاپن و به دنبال شکست جبهه خلقی در فرانسه باید درک می شده است که امکان پرولتاریا برای پیکار قانونی در ممالک سرمایه داری، امکان تبیل پارلمان های بورژوازی به تربیون های مبارزه طبقاتی

وجود نداشته است. مانو عطف توجه می دهد، که وظيفة اساسی احزاب کمونیست پیش گیری از وقوع جنگ امپریالیستی است. به نظر او متصور نبوده که احزاب پرولتاریایی در ممالک امپریالیستی آلمان، ژاپن و ایتالیا قادر بوده باشند توده های کارگر را برای "یک مبارزة قانونی درازمدت" بسیج سازند.

پس از جنگ جهانی دوم، که منتج به پی ریزی ژل تعیین کننده اتحاد شوروی و جمهوری خلق چین گردید، می باید امکان تبدیل جنگ های امپریالیستی به جنگ های داخلی اجتماعی انقلابی تعریف تازه ای بیابد. مبدأ لذین در تحلیلش از جنگ های امپریالیستی، پیکارهای مسلحانه قدرت های بزرگ سرمایه داری بوده است. این شکل جنگ سرمایه داری به کهنگی گراییده، به جای آن شکل تازه سرکوب مسلحانه امپریالیستی ظاهر گشته است. ماشین های نظامی قدرت های بزرگ سرمایه داری برای سرکوب جنبش های آزادی بخش ملی و اجتماعی در ممالکی که امروزه از تکامل شان جلوگیری به عمل می آید، به کار گرفته می شوند.

قول مانو که جنگ داخلی در متropolی ها ابتداء می باید زمانی آغاز گردد که اکثریت غالب پرولتاریا مصمم به پیکار مسلحانه باشد، مطمئناً میین دموکراتیسم متافیزیکی نمی باشد، اما مبنی این که ظاهراً او این را ممکن تشخص نمی داده است که جنگ داخلی در مناطق مدنیت بافت به توائد تحت شرایط دیگری و با پیروزی پرولتاریا روی دهد.

* پدیده کمیته های کارخانه دارای سابقه طولانی است، و اصل و ریشه آن به انقلاب اول روسیه می رسد. کمیته های کارخانه به صورت کمیته های دائم عملیات در ۱۹۰۵ به وسیله کارگران در کارخانه ها تشکیل یافته بودند.

طی انقلاب فوریه ۱۹۱۷ تعداد این کمیته ها در مناطق صنعتی در سرتاسر روسیه مداوماً افزایش یافت. کمبود سازمان های صنفی و سنت جنبش شورایی ۱۹۰۵ علت آن بود که اقسام رادیکال کارگری همین کمیته های کارخانه را به صورت ارگان های طبیعی مبارزه ملاحظه می نمودند. اگر اکثریت در اتحادیه های صنفی مدت درازی در جناح راست نسبت به حزب بلشویک بود، در مقابل کمیته های کارخانه سریعاً شعایر انقلابی بلشویک هارا پذیرفتند، و در جناح چپ نسبت به بلشویک ها قرار گرفتند. مثلًا در بهار ۱۹۱۷ اکثریت در چند کنفرانس کمیته های کارخانه موافقت M. Brinton: *Die Bolschewiki und die Arbeiterkontrolle*, s.31f (Hamburg, 1976) این رادیکالیت بزرگ کمیته های کارخانه علت آن بود، که بلشویک ها تا درجه ای آن ها را به مثابة ارگان های انقلابی در نخستین مرحله انقلاب روسیه، یعنی تا انقلاب اکتبر به حساب آورند. پس از این که سویت ها تحت قیام ژوئیه ۱۹۱۷ ماهیت رفرمیستی و مرتبه بودن شان با حکومت موقت را با اجتناب از پذیرش مطالبه توده ای حول تحقق شعار "کل قدرت به شوراهای نشان داند، در کنگره ششم حزب بلشویک در ۲۶ ژوئیه (۳ اوت) ۱۹۱۷ درباره تغییر شعار و تاکتیک بحث شد. از این نقطه زمانی توانماً لذین کمیته های کارخانه را به صورت ارگان های انقلابی به عوض سویت ها به حساب می آورد. ولیکن، بلشویک ها به دلیل تاکتیکی از بیان روشن موضع شان درقبال رابطه بین کمیته های کارخانه و اتحادیه های صنفی امتناع ورزیدند، همچنین شعار کنترل کار را به گونه ای فرموله کردند که تفسیرش به چند صورت ممکن باشد. کمیته های کارخانه آن را به صورت علامت به کارگران برای دراختیار گرفتن تولید در کارخانه ها استنباط نمودند. نیز تمایلات در کمیته های کارخانه برای کسب زل رهبری کننده در دگرگونی انقلابی و سازمان یابی آتی تولید پس از تصرف سویلایستی قدرت نمودار شنند. در تصویب‌نامه یک کنفرانس کمیته های کارخانه آمده بود: "کمیته های کارخانه کوکان انقلاب اند. آن ها نیروی تازه ای هستند، که باید بر روی شان حساب کرد. کمیته های باید کانون خود را به وجود آورند، که مستقل از اتحادیه های صنفی باشد و مبارزه سیاسی و صنفی جنبش کارگری را رهبری نماید." A.M. (Pankratova: *Fabrikräte in Russland*, s.227(Fischer Verlag, 1976)



رأي دهی دموکراتیک در یک کمیته کارخانه (۱۹۱۷)

در جنبش صنفی اعضای آن خود را در معرض تهدید کمیته های کارخانه به علت مطالبه پیوسته صریح تر آن ها در زمینه رهبری بلاشرط احساس نمودند، و این احساس بی جهت نیز نبود، زیرا بلافصله پس از صادر گشتن تصویب‌نامه کنترل کار در ۱۴ نوامبر ۱۹۱۷، اولین کنفرانس سرتاسری روسیه به کمیته های کارخانه اعلام داشت، که همکاری با اتحادیه های صنفی، تا جایی که به کنترل کار مربوط می گردید، "با چرخش محدث در حیات اقتصادی - سیاسی روسیه، مطلقاً منحل شده است." این نیز طبیعه نمی توانست مورد قبول اتحادیه های صنفی قرار گیرد.

همزمان حساب کردن تاکتیکی بلشویک ها بر روی کمیته های کارخانه ابدأ به این معنا نبود، که آن ها موافق با محول گردیدن مسئولیت تولید اجتماعی به کمیته های کارخانه بوده باشند. کما این که بلشویک ها به دنبال تصرف قدرت سیاسی، علامت قبلی به کمیته های کارخانه را بدین گونه تغییر دادند که مستقیماً تصريح شد آن ها می باید از اتحادیه های صنفی اطاعت نمایند. بلشویک ها با رادیکالیزه شدن بخش اتبوهی از کارگران، به اکثریت در اتحادیه های صنفی - با استثنائی جزیی، مثلًا در اتحادیه صنفی کارگران راه آهن - دست یافتنند. در زمینه تحقق کنترل کار بلشویک ها می توانستند از وفاداری اتحادیه های صنفی اطمینان داشته باشند، نه از وفاداری کمیته های کارخانه رادیکال.

بر این اساس اتحاد بین قدرت دولتی بلشویک ها و اتحادیه های صنفی جهت ناتوان ساختن کمیته های کارخانه و تبدیل شان به تحتانی ترین سلول ها در سمتگاه اتحادیه صنفی پیدید آمد. در اولین وهله جلوگیری از برگذاری کنگره سرتاسری روسیه، که کمیته های کارخانه امیدوار به صورت پذیرفتن آن در دسامبر ۱۹۱۷ به مقصود هم‌آهنگ سازی و تحکیم دراختیار گرفتن سازمان دهی تولید بودند، به عمل آمد. ناتوان ساختن نهایی کمیته های کارخانه با امور فشار اقتصادی صورت گرفت، به این معنا که مقامات تحویل مواد خام یا وام دهی به کمیته های کارخانه را مشروط به این نمودند که آن ها خود را مطیع اتحادیه های صنفی سازند.

اما اتحاد قدرت دولتی و اتحادیه های صنفی فراتر از این رفت. یکی از مهم ترین عرصه های فعالیت اتحادیه های صنفی در اولین سال های سپین انقلاب اکثیر عبارت از شرکت در بنای سیستم اقتصادی - اداری دولتی بود. در آن دوره یک همکاری نزدیک بین شورای اتحادیه های صنفی سرتاسری روسیه و شورای عالی اقتصاد ملی (Vysshii Sovet Nardnogo Khozyaistva(vesenka)) پیدید. ولیکن این اتحاد بر بستر تحولات روسیه و تغییر برخورد حزب بلشویک به اتحادیه های صنفی صورت دیگری به خود گرفت.

(درباره موضوع اتحادیه های صنفی که به آن اشاره رفت، بررسی دیگری تحت عنوان "بحث اتحادیه های صنفی در حزب بلشویک (۱۹۲۱ - ۱۹۲۰) . اپوزیسیون کارگری" از توفان آراز در سایت سیاسی و فرهنگی هفته، سال بیازدهم، ژوئن ۲۰۱۷ انتشار یافته است).

^۵ مارکس این اثرش را از ژانویه تا نوامبر ۱۸۵۰ نوشته، و آن برای نخستین بار در نشریه **Neue Rheinische Zeitung. Politische - Ökonomische Revue** به چاپ رسیده، بعد به صورت جزوی با پیشگفتار انگلیس به آن در ۱۸۹۵ در برلین(Berlin) انتشار یافته، و در منابع زیر نیز مندرج است:

Karl Marx / Frederick Engels, Collected Works, vol.10, pp.45 - 131 (Moscow, Progress, 1978)./**Marx / Engels, Werke**, bd.7, ss. 9 - 107 (Berlin, Dietz, 1960).

^۶ نقل از لنین، ...، ج ۲(قسمت اول)، ص ۳۱۳.

^۷ گفتنی است، لنین در یکی از آثار نظریش، دولت و انقلاب(نوشته شده در ماه های اوت و سپتامبر ۱۹۱۷ منتشره به صورت کتاب در سال ۱۹۱۸)، اهمیت درخوری به پیشگفتار انگلیس به اثر مارکس قائل شده است. لنین در فصل چهارم، مبحث ۵ اثرش از جمله نوشته است: "انگلیس در حالیکه تذکرات ضمنی جالبی درباره مسائل مربوط به روش نسبت به دولت میدهد، درس های کمون را بوضوح شگرفی تخلیص می نماید. این تخلیص که از تمام تجربه نویسنده در دوران بیست ساله پس از کمون، سرشار و بویژه علیه "ایمان خرافی نسبت به دولت" که در آلمان شایع بود متوجه است، از لحاظ مسئله مورد بحث حقاً میتواند آخرین کلام مارکسیسم نامیده شود."(نقل از لنین، ...، ج ۲(قسمت اول)، ص ۳۱۲-۱۳).

^۸ "جنگ پارتیزانی"(منتشره برای نخستین بار در نشریه **Proletary**(پرولتاریا)، ش ۵، ۳۰ سپتامبر ۱۹۰۶،)

V.I. Lenin, Collected Works, vol.11, 4.edi., pp.222 - 23 (Moscow, Progress, 1978).

^۹ مقدمه بر جزوء "نامه غیررسمی ریپس اداره پلیس لوپوخین" (۱۹۰۵)،

V.I. Lenin, ..., vol.8, 4.edi., pp.203 - 04 (1977).

^{۱۰} ارنست ماندل (Ernest Mandel) (۱۹۲۳ - ۹۵)، نظریه پرداز چپ، پس از تجارب فیام ۱۹۶۸ یک "تبیلولوژی برای انقلاب در ممالک امپریالیستی" قابل انتقاد و درحقیقت مردود به دلیل غیرواقع بینانه بودن ارائه "Die Lehre vom Mai 1968" ، **Revolution in Frankreich**, ss.123 - 26.

^{۱۱} مأتو: "تسليیم طلبی در جنگ مقاومت ضد اپینی" (۱۹۳۷)، مانوتسه دون، ...، ج ۲، ۲، ص ۷۸.

^{۱۲} Pannekoek: " Masseaktion und Revolution", **Neue Zeit**, 2.bd., 1912.

^{۱۳} بنگرید به نوشته لنین: " انقلاب پرولتاریایی و کاتوتسکی مرتد" (منتشره نخستین بار در پراودا، ش ۲۱۹، اکتبر ۱۹۱۸،

بعد به صورت جزوء در ۱۹۱۸)، ارجمله مندرج در - **V.I. Lenin**, ..., vol.28, 3.edi., pp.105 - 13 and pp.227 - 325 (1981).

^{۱۴} **Lenin, Werke**, bd.5, s.536 (Berlin, Dietz, 1961 - 64).

^{۱۵} " کمونیستها عار دارند که مقاصد و نظریات خویش را پنهان سازند. آنها آشکارا اعلام میکنند که تنها از طریق واژگون ساختن همه نظام اجتماعی موجود، از راه جبر، وصول به هدفهایشان میسر است. بگذار طبقات حاکمه در مقابل انقلاب کمونیستی بر خود بذرزند. پرولتارها در این میان چیزی جز زنجیر خود را ازست نمیدهند، ولی جهانی را بدست خواهند آورد. پرولتارهای سراسر جهان، متحد شوید!" کارل مارکس / فریدریش انگلیس: **مانیفست حزب کمونیست**، ج ۲، ص ۸۹ (پکن، اداره نشریات زبانهای خارجی، ۱۹۷۵).

^{۱۶} " چه باید کرد؟" ، **Lenin, Werke**, bd.5, s.386

^{۱۷} بلانکیست ها پیروان یک جریان سیاسی در نهضت سوسیالیستی، پدید آمده در سده ۱۹ و وابسته به نام و فعالیت انقلابی مشهور لوئی بلانک(Louis Blanc) (۱۸۰۵ - ۸۱).

به عقیده بلانک استثمار سرمایه داری را ممکن بود با توطئه و اقدام گروهی کوچک از انقلابیون مصمم و متعهد، بدون شرکت و پشتیبانی توده های انبوه نابود ساخت، و با قرار دادن آن گروه کوچک در رأس حکومت به سوسیالیسم نایل گشت.

در فرهنگ سیاسی بلانکیسم به صورت اصطلاحی درخصوص راهکار توطئه گرانه و اقدام گروهی با اندیشه های تندروانه، چگونگی عمل و تئوری سازگار با آن، بی اعتمادی به توده ها و به لزوم پیکار مشکل و اصولی آن ها استعمال شده است. بلانکیست ها به نیرو، رُل توده ها، وضعیت انقلابی مشخص، شرایط لازم برای پیروزی، کار مستمر، بربارانه و برنامه مند و سیاست اصولی بی اعتماء و به نقش طبقه کارگر، حزب و اهمیت رابطه با توده بی عقیده بوده اند.

مارکس و انگلیس باوجود ارزش قائل شدن به شخصیت انقلابی بلانک، مشی او برای ایجاد تحول انقلابی در جامعه را رد و از آن انتقاد می نموده اند. لینین نیز دارای رویکرد مشابه به جریان بلانکیسم بوده، محض نمونه در مقاله "درباره قدرت دوگانه" از جمله نوشته است: "ما بلانکیست نیستیم یعنی طرفدار تصرف قدرت از طرف یک اقلیت نیستیم، ما مارکسیست یعنی طرفدار مبارزه طبقاتی پرولتاری علیه گیج سری خرد بورژوازی، علیه شوینیسم دفاع طلبانه و عبارت پردازی و علیه تبعیت از بورژوازی هستیم." (لینین، ...، ج ۲ (قسمت اول)، ص ۱۸).

^{۱۸}"چه باید کرد؟"، Lenin, Werke, bd.5, s.393

^{۱۹} لینین ۳ مشخصه اصلی برای وضعیت انقلابی قائل بود:

۱) حفظ حاکمیت به روای سابق برای طبقه حاکمه ممکن نباشد. بحران در سیاست طبقه حاکمه سبب ساز پیدایش نارضایتی و خشم طبقات ستم دیده گردد. لازمه انقلاب نه تنها عدم تمایل طبقات تحتانی به ادامه زندگی به روای سابق، هم چنین عدم امکان زندگی طبقات فوقانی به روای سابق می باشد.

۲) تشید تحمل ناپذیر فقر و فلاکت طبقات ستم دیده.

۳) در اثر علل پیش گفته اعتلاء درخور توجه فعالیت توده ها، که در دوره "آرامش" اجازه غارت خود را می دهد، اما در دوره نازاری هم تحت هنایش کل بحران و هم به وسیله "طبقات فوقانی" به میدان عمل مستقلانه تاریخی سوق داده می شوند.

^{۲۰} عنوان مقاله ای از مائو، نوشته شده در سال ۱۹۳۰، مندرج در مانوتسه دون، ...، ج ۱، صص ۹۳-۱۷۵.

²¹ "Rede auf dem Londoner Parteitag der SDAPR", Rosa Luxemburg, Gesammelte Werke, bd.1, 2.auf., s. 287(Berlin, Dietz, 1979).

²² در این باره نوشته ای از هو شی مین(Ho Chi Minh)(Ho Chi Minh) (۱۹۶۹- ۱۹۹۰) تحت عنوان "کار نظامی حزب در میان دهقانان. اسلوب های چریکی انقلابی"، ترجمه توفان آراز در سایت سیاسی و فرهنگی هفت، سال دوازدهم، دسامبر ۲۰۱۷ انتشار یافته است.

²³ مائو: "مسائل استراتژی در جنگ پارتیزانی ضدزبانی"(۱۹۳۷)، مانوتسه دون، ...، ج ۲، ص ۱۱۶.

²⁴ پیشگفتار به مبارزات طبقاتی در فرانسه ۱۸۴۸/۱۸۵۰.

²⁵ ارنستو چه گوارا(Ernesto Che Guevara) (مقت. ۱۹۲۸-۶۷)

²⁶ Luxemburg: " Die Theorie und die Praxis", Neue Zeit, 28.jahrgang, 2.bd., 1910.

²⁷ درخور یادآوری است که قبل از کنگره دوم همین حزب(از ۳۰ ژوئیه تا ۲۳ اوت ۹۰۳) - کنگره ای که نقطه عطفی در تاریخ حزب به شمار می رود - "ترور" یکی از موضوعات رسیدگی در کار جلسات را تشکیل می داده است.

²⁸ Lenin, Werke, bd.5, s.175.

²⁹ همان، ص ۱۵۱.

^{۳۰} همان

³¹ Lenin, Werke, bd.11, s.205.

^{۳۲} همان، ص ۲۱۴.

^{۳۳} همان، ص ۱۵۳.

- ^{۳۴} همان، ص ۲۰۶.
^{۳۵} همان، ص ۲۲۲.
^{۳۶} همان
^{۳۷} همان، ص ۱۶۳.
^{۳۸} André Gorz: "Revolutionäre Lehren aus dem Mai", **Revolution in Frankreich**, s.86, 1968.

^{۳۹} روزنامه **New York Daily Tribune**، مورخ ۱۸۵۷/۵/۷.
^{۴۰} منتخب آثار، ج ۴، ص ۲۵۹.

^{۴۱} در محله لاتین کارگران در کنار دانشجویان برای آزاد ساختن دانشگاه از چنگ پلیس مبارزه می کردند؛ در فلینس دانشجویان در کنار کارگران برای آزاد نمودن کارگران کارخانه رنو از چنگ پلیس و در آمدن مجده آن تحت کنترل کارگران مبارزه می کردند. تمام روز کارگران و دانشجویان به اتفاق علیه پلیس در مبارزه بودند. پلیس می کوشید کلیه تظاهرکنندگان را از فلینس و حومه آن بیرون به راند. به طرف گروه های کارگری و دانشجویی گرد آمده در مزارع از هلیکوپترها نارنجک گازدار پرتاب گردید. تظاهرکنندگان دستگیر شده تا حد بیوهوشی شان مضروب، و چند کیلومتر دورتر از داخل خودروهای پلیس به بیرون پرت می شدند. علی رغم این ها کارگران و دانشجویان موفق به مجبور ساختن شدند. اس به عقب نشینی در چند نقطه گردیدند. اتحادیه های صنفی خود را ناچار از "گفتن تبریک به کارگران فلینس با نیروی مبارزه بزرگ شان (...)" دیدند. (Rauch / Schirmbeck: **Die Barrikaden von Paris**, s. 220, EVA, 1968)

^{۴۲} نقل از Franz Mehring: **Karl Marx, Geschichte seines Lebens**, danish trans.: **Karl Marx - Hans Livshistorie**, bd.I, s.84, Denmark, Rhodos, 1976

^{۴۳} André Glucksmann: **Revolution in Frankreich**, s.13, 1968.
^{۴۴} **Strategie und Revolution - Frankreich 1968**, s.31.

^{۴۵} پیشین، ص ۱۰۶.

^{۴۶} **Strategie und Revolution ...**, s.32.

^{۴۷} Marx: **Das Elend der Philosophie**, MEW, bd.4, s.91:

"لحظه آغاز تمدن لحظه آغاز بنای تولید بر مبنای تضاد بین حرفه ها، افسار و طبقات و نهایه بر مبنای تضاد بین کار ابیاشته و آنسی است. بدون تضاد، هیچ پیش رفتی؛ این قانونی است، که تمدن تا به امروز تابع آن بوده است."

^{۴۸} Karl Korsch: **Karl Marx**, s.181, Ffm, 1967.

^{۴۹} Marx: **Grundrisse der Kritik der politischen ökonomie**, s.587, Berlin, 1953.

^{۵۰} کاملاً ضروری بوده برسی این که چه عواقبی این "مستحیل شدن" می توانسته در جریان آتشیش داشته باشد. آیا آن توأم بوده با حس خودکم بینی نسبت به لایه مسلط "کارگران معنوی"، که می توانسته مورد سوء استفاده تبلیغات چیان فاشیست قرار گیرد؟ نشانه هایی در آمریکا و آلمان فدرال موجه کننده این نگرانی وجود داشته است.

^{۵۱} **Strategie und Revolution ...**, s.32.

^{۵۲} تفسیر جی.پی. نتل (G.P. Nettl) از دیالکتیک انقلاب لوکزامبورگ، در کتاب شرح حالی Rosa Luxembu rg، ص ۷۱۲، ۱۹۶۷، گلن.

^{۵۳} **Rede auf dem Jenner Parteitag der SPD i ARS**, II, s.244 - 46.

^{۵۴} لنین، پیشین، ج ۸، ص ۲۷۱.

^{۵۵} Marx: **Das Kapital**, bd.I, MEW, bd.7, s.765.

^{۵۶} ماندل، پیشین، ص ۱۲۹.

^{۵۷} مبارزات طبقاتی در فرانسه ۱۹۴۸ / ۵۰، کلیات آلمانی، ج ۷، ص ۱۱.